



شماره پنجم
دی ۱۴۰۲

جامعه فرهنگ

گزارش ویژه

مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

گروه مدیریت دانش و منابع

دی ۱۴۰۲



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

دوران گذار تاریخی و نظم نوینی که در حال شکل گیری است، یک واقعیت جاری در جهان است که لازم است جمهوری اسلامی ایران، نسبت خود را با آن تعیین کند. مطابق با گام دوم انقلاب اسلامی، ایران اسلامی می بایست ضمن تأثیرگذاری بر این دوران به جانمایی شایسته خود در نظم نوین بپردازد و به جانمایی شایسته جهان اسلامی در نظم جدید نیز کمک کند. اما بزرگ ترین چالش برای سیاست پژوهی در این زمینه، خلاء شناختی نسبت به این دوران و نظم منتج از آن است. در این میان محیط شناسی راهبردی و شناخت بازیگران، بازی ها، روندها و تحولات دوران گذار و نظم جدید، راهکار مناسبی برای رفع این خلاء است. نشریه گزارش ویژه جامعه و فرهنگ ملل، نشریه ای است که تلاش می کند با تأکید بر رویکرد فرهنگی و اجتماعی، به شناخت و درک بهترین تحولات کمک کند. این نشریه که به صورت گاهنامه منتشر می شود حاوی منتخب گزارش های دریافتی و تهیه شده در مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی است، که به نوعی با دوران گذار تاریخی و نظم نوین مرتبط است.

تحریریه:

رایزنان فرهنگی، کارشناسان مرکز مطالعات سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
و تحلیلگران امور بین الملل





فهرست

- ۴..... رمزگشایی از یک دیالکتیک گفتمانی
- ۱۲..... بازگشت نازیسم به اروپا
- ۲۰..... بررسی ابعاد مهاجرت معکوس در چین
- ۳۲..... آیا «ترامپیسیم» یک مکتب است؟! ..
- ۴۱..... مذهب چگونه به کمک امنیت می آید؟
- ۴۸..... آزادی عقیده یا امنیت ملی
- ۵۴..... دیپلماسی فرهنگی روسیه در جامعه جهانی





سردرگمی نظریه پردازان غربی در برابر گفتمان مقاومت

رمزگشایی از یک دیالکتیک گفتمانی

وقوع جنگ غزه مولد دغدغه‌های تازه‌ای در حوزه روابط بین‌الملل بوده است که در ماورای روایتگری میدانی جنگ غزه توسط رسانه‌های دنیا، بسیاری از اندیشمندان و متفکران نوین در صدد سنجش تأثیر گفتمانی و فکری این پدیده بر افکار عمومی دنیا برآمده‌اند و دو نوع گفتمان یعنی سازش و مقاومت مورد ارزیابی و تحلیل مخاطبان قرار گرفت. این روزها نام گفتمان مقاومت بیش از هر زمان دیگری در ابعاد منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای شنیده می‌شود و حتی در بسیاری از کشورهای غیرمسلمان شاهد اقبال

عمومی نسبت به این گفتمان و مشتقات آن هستیم. به راستی چگونه می توان این روند را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد؟

« تفکیک روندها و کلان روندها

دروغله اول، باید میان روندها و کلان روند تفکیک قائل شویم. آنچه امروز در نظام بین الملل رخ می دهد، یک کلان روند است که شامل روندهای فرعی و متعدد با آثار و پیامدهای گسترده و عمیق می شود. در اینجا ما از یک روند فرهنگی و جغرافیایی محدود سخن نمی گوئیم بلکه با پدیده ای مواجه هستیم که دارای خصلت دربرگیرندگی فرازمانی و فرامکانی است.



گفتمان مقاومت، نقطه آشکار ساز و تبلور همین کلان روند بوده و آثار آن را در سطوح مختلف فکری و جغرافیای در جهان مشاهده می کنیم. گفتمان مقاومت، نه تنها منبعث از نظم جهانی مدنظر غرب نیست، بلکه نافی و مبطل بسیاری از پیش فرض های القایی و تصنعی رایج در این منظومه می باشد. پس از وقوع جنگ جهانی دوم، رئالسیته ها و متعاقبانئولیبیرالیست ها تفسیر خاصی از مفهوم قدرت ارائه دادند و حتی گفتمان ها را نیز تابعی از سلطه بازیگران تلفی کردند. تئوری هایی مانند پایان تاریخ و جنگ تمدن ها در

همین چارچوب نضج گرفتند. افرادی مانند هانتینگتون و فوکویاما در بطن نظریات خود معتقد به نوعی جبر مسلم بودند که بشریت خواسته یا خواسته باید به آن تن دهد. این جبر، همان تسلط مطلق و بی چون و چرای لیبرال دموکراسی غربی بر سرشت و سرنوشت جهان است. در نگاه کلان غرب، هر مدل گفتمانی والگویی که در مواجهه بالیبرال دموکراسی با محوریت آمریکا و اروپا، قد علم کند سرنوشتی جز نابودی نخواهد داشت. این پیش فرض در ابتدای هزاره سوم، تبدیل به خمیرمایه فکری و تئوریک اشغال افغانستان و عراق شد. نو محافظه کارانی مانند ایروینگ کریستل و پل ولفویس معتقد بودند دولت آمریکا باید این تفکر را عینیت بخشیده و آن را تبدیل به یک مدل حکمرانی فراگیر و جبری در جهان سازد.

« نقاط آشکار ساز فقر گفتمانی غرب

تحولاتی مانند ناتوانی ناتودر تسلط بر افغانستان و عراق، استیصال نهادهای غربی در مواجهه با پدیده هایی مانند شیوع کرونا و شکست های پی در پی رژیم اشغالگر قدس در مواجهه با حزب الله و حماس، به همگان اثبات کرد که جهان به لحاظ گفتمانی با یک سرنوشت جبری، آن هم جبری که حدود و ثغور تئوریک و عملیاتی آن از سوی غرب ترسیم شود، مواجه نیست طرح «خاورمیانه جدید» در دوران ریاست جمهوری بوش پسر بر همین مبنای شکل گرفت اما تحقق پیدا نکرد. تحولاتی مانند ناتوانی ناتودر تسلط بر افغانستان و عراق، استیصال نهادهای غربی در مواجهه با پدیده هایی مانند شیوع کرونا و شکست های پی در پی رژیم اشغالگر قدس در مواجهه با حزب الله و حماس، به همگان اثبات کرد که جهان به لحاظ گفتمانی با یک سرنوشت جبری، آن هم جبری که حدود و ثغور تئوریک و عملیاتی آن از سوی غرب ترسیم شود، مواجه نیست. آنچه امروز در نوار غزه رخ می دهد، یکی از مهم ترین نقاط آشکار ساز شکست و تباهی گفتمان ها و خرده گفتمان هایی است که بر مبنای همین جبر القایی شکل گرفته است. جایی که در آن نه تنها مدل حکمرانی و گفتمانی مدنظر آمریکا و اتحادیه اروپا، بلکه روایت گری

آنها از پدیده‌ها (مانند آنچه در جنگ غزه رخ می‌دهد) نیز از سوی افکار عمومی دنیا به چالش کشیده شده است.

« فرامتن گفتمانی جنگ غزه

زمانی که به ظاهر نبرد غزه نگاه می‌کنیم، نوعی رویارویی میان گروهی شبه نظامی بارژیمی تاندان مسلح‌رامی بینیم که بدلیل برتری نظامی، کشتاری بیرحمانه را رقم زده است. اما این نبرد به ظاهر نظامی، در واقع نبردی فرهنگی و گفتمانی است. نبردی میان گفتمان ایستادگی در برابر ظلم و گفتمان سازش. یا به تعبیر دیگر، گفتمان حق و باطل. این گفتمان گرچه تازگی ندارد ولی مبدآن را در عصر حاضر، انقلاب اسلامی ایران می‌دانیم. زمانی که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی رخ داد، بسیاری از نظریه پردازان در صدد توجیه و تفسیر آن بر مبنای نظریات و فرضیات رایج در اندیشه کلاسیک غرب برآمدند.



با این حال رویکرد تطبیقی آنها میان انقلاب ایران و دیگر انقلاب های جهان باین بست مواجه شد. در ادامه، متفکرینی مانند تدا اسکاچیل و میشل فوکو اذعان کردند که ماهیت انقلاب اسلامی ایران و گفتمان منبعث از آن را اساساً نمی توان در چارچوب نظریات کلاسیک و حتی پست مدرن گنجانند. صورت مسئله مشخص است. انقلاب اسلامی ایران، پیام آور تمدن نوین اسلامی بوده و این تمدن سازی، دارای یک سلسله مبانی و اصول است. یکی از این اصول، قاعده نفی سبیل و دیگری عدم تسلیم پذیری در برابر جریان سلطه است. امت واحد اسلامی برآمده از تلفیق همین دو مولفه فکری و فطری است. گفتمان مقاومت نیز معطوف به همین اصول شکل می گیرد. این گفتمان مولد است و همان گونه که اشاره شد، خصلت فرازمانی و فرامکانی دارد و دامنه مخاطبان آن نامحدود و عمیق است. اساساً شکل گیری جبهه مقاومت و پیروزی ترکیبی آن در برابر دشمن صهیونیستی و آمریکایی، معلول متکی بودن آن به یک گفتمان پویاست که غرب عامدانه علاقه ای نسبت به درک آن ندارد.

ما معتقدیم گفتمان مقاومت و مشتقات آن، مانند «سلطه گریزی»، «استقامت در مسیر حق» و «آزادی معنوی» در آینده ای نزدیک «نظم نوین جهانی» را رقم خواهد زد. مختصات این نظم نوین، در تعارض مطلق با نظم غربی بوده و مناسبات ادعایی قدرت در جهان امروز را تحت تاثیر خود قرار می دهد.

« سردرگمی نظریه پردازان غربی در مواجهه با جنگ غزه

مواضع اعلامی افرادی مانند هابرماس راعده ای طغیان بر علیه دیدگاه های پیشین خودشان می دانند. اینگونه اظهار نظرها، به وضوح اثبات می کند که نظریه پردازان غربی نیز در مواجهه با تحولات بنیادین جهان امروز دچار تعارض و سردرگمی شده اند. هابرس ماس یکی از مشهورترین این افراد محسوب می شود. باید تاکید کنم که شاخصه تفکر هابرماس و وجه تمایز اندیشه وی با فرانکفورتی های قدیمی مانند هورکهایمر و آدورنو، اصالت



بخشی به «خرد رهایی بخش» می باشد. هابرماس معتقد است انسانها در یک تعامل توأم با همگرایی، تبادل نظر و هم اندیشی، مخرج مشترک عقلانی و جمعی خود را پیدا کرده و در نهایت، «تعامل اجتماعی مطلوب» بر اساس الگوهای فرامرزی و جهانی را شکل می دهند. بی دلیل نیست که در تشریح مفاهیمی مانند «شهروند جهانی» یا حتی «جهانی شدن»، اندیشه های هابرماس حکم یک منبع و مقیاس را در فلسفه غرب دارد.

هابرماس «داده ها» و «اخبار» را به «اکسیژن دموکراسی» تشبیه می کند که لازمه حرکت جمعی به سوی زندگی بهتر و تحقق یک خرد جمعی رهایی بخش محسوب می شود. او نقطه اوج تبلور ایده های خود را شکل گیری «گستره همگانی» در جهان قلمداد می کند: این گسترده همگانی، حد فاصل یا به



نوعی میانجی فضای عمومی و خصوصی محسوب می شود. در اینجا قصد نقد اندیشه های هابرماس یا بازخوانی نقدهای وارده به وی را نداریم. نکته ای که قصد طرح آن را دارم، معطوف به مواضع اخیر هابرماس در قبال جنگ غزه است. پرواضح است که هابرماس در اینجا «خرد تحمیلی» را جایگزین «خرد رهایی بخش» نموده و «گستره همگانی» که همان مخالفت جهانی با جنایات مسلم رژیم اشغالگر قدس و حتی موجودیت صهیونیسم می باشد را به راحتی انکار کرده است.

« خودزنی و طغیانی هابرماس

در موضع گیری اخیر هابرماس، اخبار و داده هایی که قاعدتا باید حکم اکسیژن را در منظومه دموکراتیک ادعایی وی ایفا کنند، حکم عناصر و ذراتی سمی و نامطلوب را دارند که مانع از پذیرش بی قید و شرط و ذلیلانه سلطه نامشروع صهیونیست ها بر فلسطینیان می شوند. شاید هیچ گاه در طول تاریخ حیات فلسفی و فکری هابرماس، چنین خودزنی و طغیانی از سوی وی سابقه نداشته است! هابرماس در همین نگاه اول، تمامی اصول و مبانی فکری خود را زیر پا گذاشته و دچار نوعی آشفتگی ذهنی آشکار شده است. این همان اعلان جنگ فکری «فلسفه غرب» علیه خودش تلقی

می شود. تجمیع ادعای اخیر هابرماس در خصوص جنگ غزه و تفکرات فلسفی وی، این گمانه را پررنگ می سازد که وی اساساً طرفدار «همگرایی مشروط بشری» بوده و بر خلاف آنچه ادعا کرده، این شرط هر چه باشد، «سعادت بشری» نیست! به عبارت بهتر، هابرماس «گستره همگانی» را در صورتی به رسمیت می شناسد که منتج به «پذیرش یک جبرالقایی» شود نه یک «حقیقت».

به عنوان مثال، هابرماس در سخنان اخیر خود، این جبرالقایی را به رسمیت شناختن مطلق و بی قید و شرط رژیم صهیونیستی و سلطه بلامنزاع آن بر فلسطینیان می داند. در اینجا «آگاهی جمعی» اگر معلول «پذیرش یک جبر» باشد مطلوب و اگر به پیش درآمد و گامی برای کشف یک گزاره حقیقی (مانند جنایتکار بودن رژیم اشغالگر قدس) باشد، بی ارزش و سلبی ارزیابی می شود. اکنون دیالکتیکی ناخواسته در جهان غرب شکل گرفته و در آن، اندیشمندان و تئوریسن ها درگیر نوعی مواجهه ناخواسته با شاخصه ها و حتی دال مرکزی تفکرات و نظریات خود شده اند. مرز میان جبرگرایی و نسبیت گرایی در این خودزنی ها به نحوی مخدوش می شود که حتی طرفداران آن تفکر و فلسفه را نیز متحیر می سازد. متفکرین و آزاداندیشان در اینجا باید بر روی فرامتن و بستر خودزنی های فلسفی و فکری در جهان نوین تمرکز بیشتری کنند.

آنچه در ماورای خود انتقادی مستقیم یا غیر مستقیم افرادی مانند هابرماس به چالش کشیده می شود، گفتمان ها و خرده گفتمان های غربی و توانایی آنها برای اقناع و اشباع ذهن پر مشغله انسان هاست. در چنین فضایی طرح گفتمانی که اصول نظری و نتایج عملی آن قابل اتکا است، یعنی گفتمان مقاومت، بیش از پیش ذهن بشریت را معطوف به خود می سازد. بنابراین ما با دو پدیده همزمان مواجه هستیم: یکی تثبیت و بسط گفتمان مقاومت و دیگری، انهدام بنیان های فکری و پیش فرض های گفتمانی غرب است.



درس‌رزمین ژرمن‌ها دقیقاً چه می‌گذرد؟

بازگشت نازیسم به اروپا

حنیف غفاری



اتحادیه اروپا از درون تهی شده است! این گزاره ای است که این روزها بیش از پیش در اعتراضات عمومی شهروندان اروپایی تثبیت شده و حتی در آلمان، شکل و شمایل جدی تر نسبت به سایر کشورها گرفته است. ظهور نئونازیسم و رسمیت بخشی به افرادی که به نوعی مروج عقاید هیلتر و نازی ها هستند، به معنای عقب گرد اروپای سال ۲۰۲۴ میلادی به نیمه اول قرن بیستم است.

این عقب گرد، پیش درآمدی برای ظهور روزها و لحظات سخت برای اروپائیان خواهد بود. تنها یکی از آثار این روند، فروپاشی اتحادیه اروپا و منطقه یورو خواهد بود.





« یک افشاگری تکان دهنده

افشاگری روزنامه نگاران وابسته به «گروه رسانه ای کورکتیو» درباره نشست محرمانه برخی از اعضای حزب ملی گرا و بیگانه ستیز «آلترناتیو برای آلمان» با رهبران برخی گروه های افراطی آلمان، اتریش و اروپا در شهر پوتسدام برلین یک جنبش بزرگ ضد فاشیستی را در سراسر آلمان برانگیخت. به گزارش گروه رسانه ای کورکتیو، رهبران گروه های راست افراطی در نشست محرمانه ماه نوامبر سال گذشته خود در شهر پوتسدام، در ۵۳ کیلومتری برلین، از جمله در این مورد بحث کرده اند که اگر قدرت را در آلمان به دست گرفتند، غیرآلمانی ها را از این کشور بیرون بریزند. افشای این خبر از روزیک شنبه ۱۴ ژانویه، ۲۴ دی ماه احزاب، گروه های مدافع حقوق بشر، سندیکاها و گروه های قومی آلمان را بیدار کرد. در ۴ روز گذشته ده ها شهر آلمان صحنه تظاهرات صدها هزار تن آلمانی و غیرآلمانی علیه راست گرایان بود. در این همایش ها مردم تاکید می ورزیدند که اجازه نمی دهند داستان جنایت آمیز اخراج اقلیت ها از آلمان یک بار دیگر در تاریخ تکرار شود.



«تشابہ دیدگاه رهبران راست گرا با رهبران نازی»

آنچه مسلم است اینکه در «پوتسدام» یک توافق رخ داده است. توافق رهبران احزاب راست گرایی مثل «آلترناتیو برای آلمان»، «جنبش هویت» و «دگراندیشان» در نشست محرمانه لایپزیک سرآغاز تصفیه خونین اقلیت‌ها در دوران هیتلر را در اذهان عمومی آلمانی‌ها بیدار کرده و آن‌ها را به واکنشی کم‌نظیر برانگیخته است. جنبش ضدفاشیستی جدید آلمان که در دهه‌های اخیر پیشینه نداشته است، روز یکشنبه ۱۴ ژانویه با حضور ده‌ها هزار معترض در دو شهر پوتسدام و برلین آغاز شد. بنا به گزارش پلیس محلی، در پوتسدام بیش از ۱۰ هزار تن و در برلین متجاوزاً ۲۵ هزار تن در دو همایش هم‌زمان شرکت کردند. آن‌ها از رهبران سیاسی آلمان خواستند که در برابر توطئه‌های راست‌گرایان هوشیار باشند. همچنین بسیاری از شرکت‌کنندگان این دو همایش بزرگ در تماس با رسانه‌ها خواستار ممنوعیت حزب آلترناتیو برای آلمان شدند. مشابه این همایش‌ها در ابعادی گاه بزرگ‌تر در سایر



شهرهای آلمان نیز ادامه یافت. تعداد تظاهرکنندگان روز سه‌شنبه ۱۶ ژانویه در کلان شهر کلن به بالای ۳۰ هزار تن نیز رسید. به نظر می‌رسد متعاقب ظهور نئونازیسم، واکنش‌ها در برابر آن نیز جدی‌تر شده است. از آنجا که آلمان، حکم اصلی‌ترین بازیگر سیاسی - اجتماعی در اتحادیه اروپا دارد، این روند (مواجهه با نازیسم و فاشیسم نوین) می‌تواند به سرتاسر اروپای واحد تعمیم پیدا کند.

« نقش آفرینی حزب آلترناتیو برای آلمان

حزب «آلترناتیو برای آلمان»، با کسب بیش از ۹۰ کرسی در مجلس فدرال آلمان اکنون مشعلدار راست‌گرایی افراطی در آلمان و اروپا است. این حزب همچنین در ۱۶ ایالت فدرال آلمان وارد مجالس ایالتی شده، در شرق آلمان بیش از ۳۰ درصد و در سراسر این کشور بیش از ۲۰ درصد هوادار دارد. حزب آلترناتیو بیگانه‌ستیزی خود را زیر پوشش مخالفت با گسترش اسلام در آلمان پنهان کرده و با سردادن شعارهای پوپولیستی و وعده‌های عوام‌فریبانه عوام را به سمت خود کشیده است. در نشست محرمانه پوتسدام که به گزارش روزنامه‌ها در ماه نوامبر سال ۲۰۲۳ در یک مهمانسرای قدیمی این شهر برگزار شده، حزب آلترناتیو برای آلمان نقش اساسی را داشته است، اما آلیس وایدل رهبر اصلی این حزب پس از اوج گرفتن جنبش ضد فاشیستی و خواست ممنوع شدن حزب خود در یک کنفرانس مطبوعاتی اتهاماتی را که به شرکت‌کنندگان در این نشست وارد شده تکذیب کرد. وی خبر محرمانه بودن این نشست را تکذیب و اعلام کرد که دیدار پوتسدام یک دیدار خصوصی میان گروهی از شخصیت‌های سیاسی بوده و ربطی به حزب او نداشته است. با این همه، پس از اوج‌گیری اعتراض‌ها و یک مشاور خود



را که در نشست پوتسدام حضور یافته بود، برکنار کرد. آلیس وایدل که روابط نزدیکی نیز با مارین لوپن، رهبر مجمع ملی فرانسه (جبهه ملی پیشین) دارد، گروه رسانه ای کورکتیو را به چپ گرایی افراطی و جعل خبر برای جوسازی علیه حزب خود معرفی کرد که به گفته او از منافع ملی آلمانی ها دفاع می کند. وایدل همچنین با تکذیب این نکته که در نشست پوتسدام، بر سر اخراج خارجیان توافق شده، گفت که حزب او به خارجانی که ارزش های آلمانی را رعایت می کنند احترام می گذارد، اما خواستار کنترل بهتر مرزها و جلوگیری از ورود افراد ناشایست، تبهکاران و سوء استفاده گران به کشور است. ناشایسته بودن، تبهکاری و سوء استفاده از خدمات اجتماعی کشور تهمت هایی است که راست گرایان آلمان همواره به اقلیت های خارجی می زنند، در حالی که بخش وسیعی از هواداران خودشان را آلمانی هایی تشکیل می دهند که با تکیه بر خدمات اجتماعی و بدون ایفای نقش در اقتصاد ملی از یک زندگی انگلی برخوردارند.

«پوتسدام و تداعی یک نشست مهم تاریخی»

همایش محرمانه راست گرایان در پوتسدام و بحث محوری آن ها درباره اخراج اقلیت های قومی از آلمان، تنهاسیاست های فاشیستی و نژادپرستانه در دوران هیتلر را تداعی نمی کند، بلکه یادآور یکی از مهم ترین رویدادهای تاریخی آلمان در پایان جنگ جهانی دوم نیز هست. در فاصله روزهای ۱۷ جولای تا دوم اوت سال ۱۹۴۵ روسای دولت های آمریکا، روسیه و بریتانیا، ترومن، استالین و چرچیل به عنوان سه پیرو اصلی جنگ جهانی دوم در کاخ «سیسیلین هوف» پوتسدام بر سر آینده آلمان به رایزنی نشستند.

در پایان این نشست برای نازی زدایی، دموکراتیزاسیون، نظامی زدایی، انحصارزدایی و تمرکززدایی از آلمان تصمیم گرفته شد. اصولی که بعدها از سوی مجلس موسسان آلمان فدرال در قانون اساسی این کشور گنجانده شد. فرانسه اندکی بعد از پایان این کنفرانس در روز ۷ اوت سال ۱۹۴۵ با حفظ حق تجدیدنظر خود به کنفرانس پوتسدام پیوست. واکنش به نشست محرمانه راست گرایان در پوتسدام، با برگزاری تظاهرات و درخواست ممنوع شدن حزب آلترناتیو همچنان ادامه دارد. در روزهای اخیر، بسیاری از سیاستمداران آلمان از جمله اولاف شولتس، صدراعظم و روبرت هابک، قائم مقام وی مردم آلمان را به هوشیاری و دفاع از دستاوردهای دموکراتیک و اصول قانون اساسی از جمله حفاظت از حقوق اقلیت های قومی فراخوانده و در مواردی بر ضرورت ممنوع کردن حزب آلترناتیو از سوی دادگاه قانون اساسی تاکید ورزیده اند.

« طراح اصلی احزاب دسته جمعی مهاجرین کیست؟ »

گفته می شود که طرح اصلی اخراج دست جمعی رمارتین سلنر، فعال راست افراطی اتریشی، که ورودش به بریتانیا ممنوع شده، ارائه کرده است. گزارش شده است این طرح شامل اخراج و انتقال افراد به منطقه ای در شمال آفریقا است که «فضایی برای حداکثر دو میلیون نفر» فراهم می کند. مارتین سلنر پیشتر هم از طرح «مهاجرت دوباره» صحبت کرده و مهاجران را «سربار» خوانده بود. با این حال او در یک اظهار نظر در یوتیوب رسانه ها را دروغ گو خواند و گفت این طرح به عنوان یک ایده سراسری مطرح نشده بود.

اعتراض ها به حدی بالا گرفت که اولاف شولتس، صدراعظم، از مردم آلمان خواست «از تاریخ حکومت نازی ها» درس بگیرند و در مقابل تندروی گروه های راست افراطی «موضع گیری» کنند. صدراعظم آلمان از «ده ها هزار» معترض قدردانی کرد و هشدار داد که هرگونه طرح اخراج به منزله «حمله به دموکراسی و علیه همه ما» است. درخواست فزاینده برای انحلال حزب آلترناتیو برای آلمان در حالی مطرح می شود که این حزب در نظر سنجی های



اخیر عملکرد خوبی داشته است. بسیاری از سیاستمداران آلمان به این جلسه سیاستمداران راست افراطی واکنش نشان داده و گفته اند هیچکس در این کشور نباید به دلیل اصلیتش مورد تبعیض قرار گیرد.

« درباره حزب آلترناتیو برای آلمان چه می دانیم؟ »

این اولین حزب ملی گرای راست افراطی است که بعد از جنگ جهانی دوم به پارلمان آلمان راه یافته است. این حزب در سال ۲۰۱۳ میلادی به عنوان حزبی ضد یورو، واحد پول اروپایی، تاسیس شد اما بعداً به حزبی تبدیل شد که با مخالفت با مهاجرت و ضدیت با اسلام شناخته می شود. بنابراین بعضی تحلیل ها، حزب آلترناتیو برای آلمان مخالفت ها با تصمیم آنگلا مرکل، صدر اعظم پیشین، را برای پذیرش حدود ۹۰۰ هزار پناهنده در سال ۲۰۱۵ به نردبان ترقی خود تبدیل کرد. این حزب در ابتدا پایگاهی بسیار قوی در مناطقی از شرق آلمان داشت. سازمان امنیت ایالتی، حزب آلترناتیو برای آلمان را «راست افراطی» طبقه بندی کرده است. نهاد نگهبان قانون اساسی آلمان مدت ها است حزب آلترناتیو برای آلمان را زیر نظر گرفته است.

«به سخره گرفتن نظام پارلمانی»، «توهین به اقلیت ها» از جمله «مسلمانان» از جمله مواردی است که بارها مخالفان و منتقدان این حزب مطرح کرده اند. در ماه مه سال ۲۰۱۶، این حزب سیاستی کاملاً ضد اسلامی را تدوین کرد و اکنون در بخشی از مانیفست انتخاباتی اش توضیح می دهد چرا «اسلام جایی در آلمان ندارد».



بررسی ابعاد مهاجرت معکوس در چین

تهیه و تنظیم: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پکن

از زمان آغاز بحران اقتصادی جهانی در سال ۲۰۰۸، کشورهای توسعه یافته با اقتصادهای نوظهور مانند هند، چین، روسیه و برزیل، شاهد بازگشت تعداد زیادی از مهاجران تحصیل کرده و ماهر (و خانواده‌های آن‌ها، از جمله کودکان) بوده‌اند. این پدیده، «مهاجرت معکوس مغزها» نامیده می‌شود. مهاجران بازگشته که زمانی در جستجوی فرصت‌های بهتر زندگی به خارج از کشور رفته بودند، به دلیل رشد بالای اقتصادی، به کشورهای خود بازمی‌گردند. برخی از محققان استدلال می‌کنند که با تشدید روند مهاجرت معکوس، پدیده «فرار مغزها» به پدیده «استعدادهای در جریان» تبدیل می‌شود. در واقع بازگشتگان که حرفه خود را در خارج از کشور توسعه داده‌اند، با بازگرداندن سرمایه انسانی، مالی و اجتماعی، نقش مهمی در توسعه اقتصادی در کشورهای خود دارند. گزارش ذیل، به بررسی آخرین وضعیت مهاجران بازگشته به چین، تجزیه و تحلیل سیاست‌های فعلی مربوط به



جذب استعداد های چینی خارج از کشور چین و فراهم ساختن شرایط کلی برای افزایش بازگشت مهاجرت کنندگان چینی می پردازد. یکی از اهداف این مطالعه، این است که نقش بازگشتگان در ایجاد تغییرات تحول گرا در چین و انتقال تجربیات و ابتکارات کسب شده در خارج از کشور به داخل چین را بررسی کند.

«جامعه هدف مهاجرین در چین»

مهاجرینی که دولت چین در صدد بازگشت آنها به این کشور است، به طور کلی به چهار دسته تقسیم می شوند:

۱. استعداد های علمی که در حوزه های دولتی، دانشگاه ها و صنایع کار می کنند و نقش آن ها کمک به ساختن، در مواردی تغییر شکل و بهبود سیستم های نوآوری ملی چین است؛

۲. نخبگان در حوزه درمان و بهداشت که در ارتقای سیستم مراقبت های بهداشتی در چین می توانند نقش به سزایی ایفا کنند.

۳. نخبگان فرهنگی و اجتماعی که در ارتقای شیوه جدید زندگی و توسعه صنعت فرهنگی چین مؤثرند؛

۴. استعداد های فنی و مدیریتی که می توانند به رشد فن آوری و صنعت خدمات در چین یاری رسانده و توسعه اقتصاد داخلی جدید در چین را

تقویت می‌کنند.

برای استفاده کامل از این پدیده جدید گردش استعدادها، با توجه به نیروی کار با استعداد بین‌المللی، بسیاری از کشورها، از جمله چین، در حال توسعه برنامه‌های نوآورانه با هدف ترغیب مهاجران برای بازگشت به خانه هستند. این مهاجران بازگشته، کادری از افراد کاملاً آموزش دیده و واجد شرایط را تشکیل می‌دهند که مجهز به مجموعه‌ای شامل آموزش در خارج از کشور و تجربه ارزشمند تعاملات بین‌المللی به همراه دانش گسترده محلی و منابع اجتماعی در کشورهای میزبان خود هستند.

«برنامه توسعه‌ای چین چه می‌گوید؟»

در سال ۲۰۰۶، چین «برنامه توسعه ای متوسط مدت و بلندمدت استعدادها» (۲۰۱۰-۲۰۲۰) خود را پایه‌ریزی کرد که هدف از آن، گسترش تیم نوآوران و نخبگان فرهنگی کشور به منظور تبدیل جامعه به یک جامعه نوآورانه بود. در راستای این طرح کلی، دولت چین پی‌درپی مجموعه‌ای از برنامه‌های استعدادیابی راه‌اندازی کرد. این برنامه‌ها شامل «برنامه هزار استعداد» و «برنامه هزار استعداد جوان» است که به ترتیب در سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۱ راه‌اندازی شده و به دنبال استخدام استعدادهای خلاق در خارج از کشور بود.

این طرح به طور ویژه برای تحصیل کرده‌های چینی خارج از کشور، برنامه‌ریزی شده و هدف از آن تشویق آن‌ها برای بازگشت و کار برای وطن خود است. برنامه هزار استعداد با هدف جذب حدود ۲۰۰۰ نفر از افراد با استعداد زیر ۵۵ سال است که دارای مرتبه استادی یا موقعیت‌های معادل آن در دانشگاه‌های مشهور خارجی یا مؤسسات تحقیقاتی به مدت یک دوره ۵ تا ۱۰ ساله هستند. برنامه هزار استعداد جوان نیز قصد داشت تا سال ۲۰۱۵ حدود ۲۰۰۰ دانشمند جوان برجسته زیر ۴۰ سال را به چین بازگرداند.

بزرگترین خدمت این افراد بازگشته، بازگرداندن تکنولوژی پیشرفته جهانی به همراه خود است. به طور خاص، علوم کامپیوتری پیشرفته، فناوری‌های

نوری-الکترونیکی، هوانوردی و فضاءوردی که آن‌ها از خارج از کشور با خود به چین آورده‌اند، فاصله بین چین و کشورهای توسعه یافته را در مقطعی، به ویژه در دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰، به شدت کاهش داده است. تأثیر بازگشت این نخبه‌ها بسیار فراتر از حوزه علوم و فناوری است. مفاهیم پیشرفته مدیریتی و دیدگاه‌های بین‌المللی که این افراد در خارج از کشور آموخته‌اند، سرعت جهانی شدن اقتصاد چین را تسریع کرده است. علاوه



براین، این افراد به عنوان رابط برای افزایش درک متقابل بین چینی‌ها و مردم سایر نقاط جهان عمل می‌کنند.

« بررسی مهاجران بازگشته چینی از منظر اشتغال و کارآفرینی

از سال ۲۰۰۰، در حالی که تعداد دانشجویان خارج از کشور به طور قابل توجهی افزایش یافت، تعداد دانشجویانی که پس از اتمام تحصیلات خود به چین باز می‌گردند، نیز رکوردهای جدیدی یافته است. به گفته وزارت آموزش و پرورش چین، در سال ۲۰۱۵، تعداد ۵۲۳،۷۰۰ چینی برای تحصیل



به خارج از کشور رفتند که در مقایسه با سال ۲۰۱۴ رشدی معادل ۱۳٫۹ داشته است. در عین حال، میزان بازگشتگان نیز ۴۰۹٫۱۰۰ نفر بوده که در مقایسه با رقم ۳۶۴٫۸۰۰ نفر در سال ۲۰۱۴، ۱۲٫۱۴٪ افزایش یافته است. از بین ۴٫۰۴ میلیون دانش آموز هم که از سال ۱۹۷۸ برای تحصیل به خارج از کشور رفته‌اند، ۲٫۲۲ میلیون نفری بیش از نیمی از آن‌ها بازگشته‌اند. این میزان قابل توجه بازگشت مهاجران و تحصیل‌کردگان چینی به کشور، عمدتاً ناشی از تلاش‌های دولت چین، بحران مالی در خارج از کشور، اقتصاد پویای چین و افزایش خوش بینی به ثبات اقتصادی کشور از سوی چینی‌هایی است که برای تحصیل و کاریابی به خارج از کشور رفته‌اند.

بازگشتگان، کسب و کار خود را در بسیاری از بخش‌ها، به ویژه در زمینه‌هایی مانند فناوری‌های جدید، اینترنت، ارتباطات از راه دور و رسانه‌ها آغاز کرده‌اند و همچنین صنایع سنتی و قدیمی کشور را به تحرک و پویایی درآورده‌اند. کسب و کارهای ایجاد شده توسط بازگشتگان در حال حاضر، بخشی از جریان اصلی اقتصادی جدید چین، به ویژه در مناطق با تکنولوژی پیشرفته است. در مجموع می‌توان گفت که بازگشتگان که مجهز به دو گزینه تحصیل در خارج از کشور و بهره‌مندی از تجربه جهانی هستند، افراد منحصر به فردی شمرده می‌شوند که گویی در هر دو پایگاه داخل و خارج، جایگاه دارند.

آن‌ها کشورهای خود را به خوبی می‌شناسند و همزمان درک زیادی از خارج از کشور دارند. این افراد می‌توانند از هویت دوگانهٔ منحصر به فرد خود، به عنوان ابزاری جهت استناد برای ایجاد سرمایه‌گذاری‌های تجاری استفاده کنند و به طور خاص، با توجه به توانایی-هایشان و بودن به عنوان «اولین فرد قدم‌گذارنده» برای شروع پروژه، می‌توانند با توجه به داشتن هویت دو فرهنگی، توانایی تکنولوژیکی قوی تر و دسترسی بیشتر به منابع، نسبت به دیگران، یک گام جلوتر باشند.

«انگیزه‌های اصلی برای بازگشت به چین»

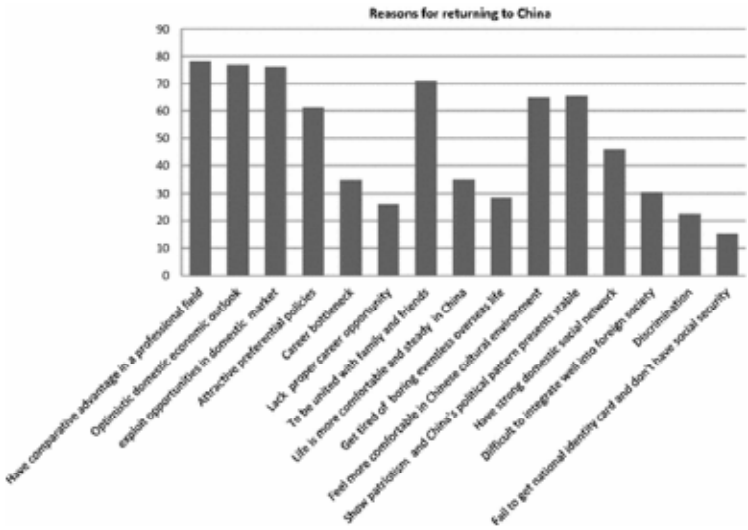
بر اساس مطالعات، عوامل مؤثر بر تصمیم به بازگشت به چین را می‌توان به سه دسته طبقه‌بندی کرد که به ترتیب عبارتند از: توسعهٔ شغلی، وابستگی‌های خانوادگی و هویت اجتماعی و فرهنگی.

به طور کلی، ۵۸٫۸ درصد از پاسخ‌دهندگان، توسعهٔ شغلی، ۴۵٫۱ درصد وابستگی‌های خانوادگی و ۴۱٫۲ درصد هویت اجتماعی و فرهنگی را به عنوان دلیل اصلی برای بازگشت به چین اعلام کرده‌اند. از نظر مسائل مربوط به توسعهٔ شغلی، «داشتن برتری نسبی در یک زمینهٔ حرفه‌ای»، «چشم‌انداز اقتصادی خوش‌بینانهٔ داخلی»، «بهره‌برداری از فرصت‌ها در بازار داخلی» و «سیاست فرصت‌های جذاب پیشنهادی»، چهار عامل اصلی است که آنان را به خانه برمی‌گرداند. با این حال، کمتر از ۳۵ درصد از پاسخ‌دهندگان، به علت اینکه توسعهٔ شغلی آن‌ها با مشکلات و بن‌بست مواجه شده، و تنها حدود ۲۵ درصد، به دلیل پیدا نکردن فرصت شغلی مناسب، به چین بازگشته‌اند.

چینی‌ها چین را برای یافتن فرصت‌های اقتصادی و حرفه‌ای بهتر در کشورهای توسعه‌یافته ترک می‌کنند و مجدداً به همین دلیل، در حالی که مجهز به تکنولوژی و مهارت‌های پیشرفته شده‌اند، به کشور خود باز می‌گردند. شاید فرار مغزها برای اقتصادهای توسعه‌یافته سودمند بوده؛ اما در بلندمدت، این موضوع به نفع چین شده است. بیش از ۷۰ درصد از

پاسخ دهندگان، دلیل اصلی بازگشت خود به چین را، تمایل به پیوستن به خانواده‌های خود عنوان کرده‌اند. با این حال، تنها حدود ۳۵ درصد از پاسخ دهندگان، راحتی و ثبات زندگی در چین را انگیزه اصلی خود برای بازگشت دانسته‌اند. بخش کوچکتري در حدود ۳۰٪ نیز گفته‌اند که دلزدگی از زندگی در خارج از کشور، آن‌ها را به سرزمین اصلی خود بازگردانده است. شاید این واقعیت که اکثر پاسخ دهندگان بین ۳۰ تا ۴۰ ساله بودند، دلیل این آمار را توجیه کند.

فرهنگ چینی و محیط سیاسی پایدار، دو عامل مهم دیگر است که



چینی‌های خارج از کشور را به خانه بازمی‌گرداند. بیش از ۶۰ درصد از پاسخ دهندگان، این دو عامل را به عنوان علت بازگشت خود به چین ذکر کرده‌اند. با این حال، استرس زندگی، تنهایی، مسائل تبعیض نژادی و چالش‌ها و مبارزات شدید بین فرهنگی، نقش مهمی در تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری برای بازگشت به چین نداشت. این یافته نشان دهنده این واقعیت است که صبر و استقامت، دو ویژگی مهم فرهنگی چینی‌هاست. برای اکثر آن‌ها،



پذیرش سختی‌ها در مسیر یادگیری و محیط زندگی برای سازگاری، توسعه و موفقیت در شرایط دشوار، یک فضیلت محسوب می‌شود.

« سیاست‌های ترغیب مهاجران با تجربه‌های مختلف در خارج از کشور به بازگشت

در این تحقیق، تأثیر سیاست‌های انگیزشی ترغیبی دولت محلی چین بر مهاجران بازگشته بررسی شده است. بیش از ۸۰٪ از آنان، برای بازگشت و زندگی در استان‌های محلی، با سیاست‌های زیرتشویق شده‌اند: ۱. اعطای پاداش و تضمین تأمین مالی؛ ۲. تأمین آپارتمان قسطی با وام همراه بهره کم؛ ۳. کاهش محدودیت‌های مرتبط با سیستم ثبت نام خانوار؛ ۴. اولویت دادن به آن‌ها برای درمان پزشکی؛ ۵. حمایت از همسران آنان؛ ۶. ساده‌سازی شرایط اقامت و ویزا برای آنان.

در واقع ارائه یارانه‌های مالی، تسهیل رویه‌های اداری و ارائه حمایت‌های خاص به خانواده آن‌ها، اساساً عوامل مهمی برای جلب توجه مهاجران بازگشته است. چین تلاش‌های خود برای جذب متخصصان تحصیل کرده به منظور پر کردن شکاف در نیروی کار و افزایش نوآوری در بخش‌های ویژه‌ای از اقتصاد را افزایش داده است. همچنین برای تشویق چینی‌های ماهر در خارج از کشور برای بازگشت به خانه و شرکت در پروژه ملی سازی، دولت چندین

برنامه طراحی کرده است. «برنامه صد استعداد» آکادمی علوم چین برای جذب دانشمندان و متخصصان سطح بالا، در قالب اختصاص کمک های مالی برای ایجاد آزمایشگاه تحقیقات پیشنهادی خود و حمایت مالی برای خرید تجهیزات و استخدام پرسنل فنی، انگیزه فراوانی در این گروه ایجاد کرد. همچنین برای تسهیل ورود مهاجران چینی به چین، دولت شرایط اقامت و ویزای ورود را برای محققان خارج از کشور که مایل به بازگشت یا بازگشت برای بازدیدهای کوتاه مدت و شرکت در پروژه های همکاری هستند ساده کرد.

«وضعیت عمومی اشتغال بازگشت کنندگان»

دو دهه پیش، با بازگشتگان از خارج، مانند گنجینه های ملی رفتاری شد؛ اما اخیراً محبوبیت آن ها نسبت به گذشته، اندکی کاهش یافته است. در گذشته، آنان به عنوان گونه های نادر مورد توجه قرار می گرفتند، زیرا دانش و تکنولوژی پیشرفته را با خود به ارمغان می آوردند؛ اما با توجه به توسعه سریع سیستم های ارتباطی داخلی، مردم به راحتی می توانند اطلاعات مورد نیاز خود را به صورت آنلاین پیدا کنند. بنابراین، بازگشت به کشور، دیگر موضوع مهمی نیست.

از پایان قرن بیستم، چین شاهد افزایش تعداد شهروندان خود بوده است که در خارج از کشور زندگی کرده و سپس به خانه بازگشته اند و به عنوان یک نیروی مهم در افزایش سطح علمی و تکنولوژیکی اقتصاد کشور خود عمل می کنند. با این حال، در دهه اخیر، بازگشتگان از خارج کشور، اندک اندک برتری رقابتی خود نسبت به نخبگان و استعداد های محلی را از دست دادند. بسیاری از آنان، در جستجوی شغل با مشکلاتی مواجه شده اند و مجبور به پذیرش حقوق بسیار پایین تر از سطح انتظار خود شده اند.

«کمک مهاجران بازگشته به شرکت های چینی در روند جهانی شدن»

در سال های اخیر، در حالی که چین استراتژی «جهانی شدن» را اجرا می کند، برخی از شرکت های رقابتی بزرگ دولتی در بازارهای سرمایه گذاری بین المللی

ظاهری می‌شوند. قرار گرفتن در این بازارها در خارج از کشور، به تدریج جزو اولویت‌های شرکت‌های چینی شده که جهانی شده‌اند، به ویژه شرکت‌های بزرگ دولتی. در سال ۲۰۰۳، شرکت بیمه عمر چین، شرکت بیمه مردمی چین و سرزمین پایتخت پکن در این فهرست قرار گرفتند. در سال ۲۰۰۴، شرکت بین‌المللی تولید نیمه هادی و گروه لبنیات Mengniu در خارج از کشور ثبت شدند. در سال ۲۰۰۵، گروه Shenhua، بانک ارتباطات و بانک ساخت و ساز چین در هنگ کنگ ثبت شد و در سال ۲۰۰۶، بانک صنعتی و تجاری چین، A+H را به طور همزمان برای صدور سهام به تصویب رساند و بزرگترین انتشار عمومی در تاریخ بازارهای سرمایه بین‌المللی را ایجاد کرد.

« مدیریت شرکت‌های چندملیتی در چین

با وجود ۴۸۰ شرکت از ۵۰۰ شرکت چندملیتی برتر دنیا (MNCs) در چین، برای افراد با استعداد و دارای مهارت‌های مدیریتی و شبکه‌های فراملی که به عنوان پلی بین شرق و غرب عمل می‌کنند، تقاضای فزاینده‌ای وجود دارد. در واقع، گزارش‌های مختلف توسط شرکت‌هایی مانند مک کینزی همواره اشاره کرده‌اند که چین با کمبود جدی مدیران سطح متوسط و بالا مواجه است. در نتیجه، دانش-آموختگان چینی در خارج از کشور، از جمله کسانی که قبلاً بازگشته‌اند و کسانی که برای MNCها یا شرکت‌های پیشرو در خارج از کشور کار می‌کنند، بسیاری از موقعیت‌های مدیریت ارشد در MNCهای فعال در چین را بر کرده‌اند.

« ایجاد فرهنگ جدید کسب و کار در چین

کارآفرینان و دیگر نخبگان بازگشته، در ایجاد فرهنگ جدید کسب و کار و پیشبرد و شکل دهی به کارآفرینی معاصر چین، به عنوان کشوری که از یک اقتصاد برنامه ریزی شده بر اساس بازار گذار می‌کند، نقش مهمی ایفا کرده‌اند. فرهنگ کارآفرینی همواره یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شرکت موفق باتکنولوژی بالا شناخته شده است. یکی از برجسته‌ترین کمک‌های بازگشتگان چینی، اصلاح و تقویت روحیه کارآفرینی در چین است که همراستا



با بازگرداندن استعداد، سرمایه، فناوری و دانش مدیریت پیشرفته، برای تقویت توسعه اقتصادی و اجتماعی چین اقدام می‌کند. خلاصه، درحالی که جهان برای تعامل با «چین در حال جهانی شدن» آماده می‌شود، باید آماده‌ی مقابله با یک گروه متمایز از کارآفرینان بازگشته به چین و نخبگان عرصه‌ی کسب و کار باشد که در خارج از کشور آموزش دیده‌اند و حداقل در دو عرصه‌ی مختلف اجتماعی و اقتصادی توانمند هستند. سهم و تأثیر آن‌ها بر چین و جهان خارج، هم اکنون محسوس است و برای سال‌های زیادی نیز احساس خواهد شد. چین در ۳۰ سال گذشته، تحولات اقتصادی شگرفی داشته است و اکنون زمان تصمیمات مهم برای حفظ این سطح بی‌سابقه‌ی رشد فرارسیده است. درحالی که موفقیت گذشته‌ی چین عمدتاً بر اساس سود سهام جمعیت و سرمایه‌گذاری سنگین در تولید و زیرساخت‌ها بنا شده، رشد



آینده آن بیشتر به طراحی یک استراتژی برای استفاده بهتر از استعداد خود در داخل و خارج از کشور متکی است. این شامل جذب استعدادهای چینی تحصیل کرده و دارای تجربه کاری در خارج از کشور به سرزمین پادشاهی میانه خواهد بود. نیروی کار ارزان در طول سه دهه گذشته، به توسعه چین کمک کرده است؛ اما به دلیل وابستگی شدید این رشد به صنایع تولیدی قدیمی، استفاده بی رویه از منابع، به ویژه انرژی و آسیب های زیست محیطی، دیگر نیروی کار ارزان، برای این رشد کافی نیست. چین در حال حاضر در مقطعی از تاریخ قرار دارد که در آن باید به یک مدل رشد جدید شامل فعالیت های مبتنی بر دانش تبدیل شود و انجام این کار، نیاز به جذب سهم بیشتری از استعدادهای جهانی برای کار در کشور دارد.



به بهانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ میلادی آمریکا

آیا «ترامپ‌سیم» یک مکتب است؟!

محمد علیزاده - دکترای علوم سیاسی

این روزها بار دیگر شاهد اوج گیری ترامپ در نظرسنجی های انتخاباتی (عمومی و ایالتی) در آمریکا هستیم. پیروزی وی در دو انتخابات درون حزبی «آیووا» و «نیوهمپشایر» نیز نشان داد که اکثریت جمهوریخواهان، نسبت به بازگشت وی به کاخ سفید متمایل هستند. با همه این اوصاف، کماکان «ترامپ‌سیم» به واژه ای مبهم و ناملموس در ادبیات سیاسی و فکری ایالات متحده آمریکا و متعاقبا حوزه روابط بین الملل تبدیل شده است. این در حالیست که ترامپ در ظاهر خود را مسئول تحقق وعده هایی می داند که هر یک می تواند سرمنشاء و مصدری فکری داشته و برگرفته از نوعی نگاه سیاسی خاص باشد. در تحلیل پدیده «ترامپ» لازم است همه این مولفه ها در کنار یکدیگر در نظر گرفته شود. مولفه هایی که بسیاری از آنها «واکنشی» و



«رفتاری» به نظرمی رسد. در این زمینه، سوالات زیادی به ذهن متبادرمی شود: از جمله اینکه اساساً می‌توان ترامپ را صاحب یک مکتب و نماد نوعی تفکر خاص در ایالات متحده آمریکا و جهان دانست؟ در غیر این صورت، «رفتارهای خاص» در عرصه اجرایی و سیاسی آمریکا را در کدام «چارچوب فکری و نظری» باید مورد تحلیل قرار داد؟



در سال ۲۰۱۶ میلادی وزمانی که انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا مشغول برگزاری بود، از ترامپ به عنوان نامزد حزب جمهوریخواه و از هیلاری کلینتون به عنوان نامزد حزب دموکرات یاد می‌شد. اما بر همگان مسجل بود که ترامپ یک «جمهوریخواه» نبود! او صراحتاً سیاستهای بوش پسر را (در مواردی مانند جنگ عراق) مورد حمله قرار داد. حتی بسیاری از سناتورهای حزب جمهوریخواه در کنگره آمریکا از وی در این آوردگاه سیاسی حمایت نکرده و حتی بالعکس، حضور وی در انتخابات را مورد حمله قرار دادند. اگر چه در نهایت، سران حزب جمهوریخواه از ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ حمایت کردند، اما ترامپ به لحاظ سیاسی و حتی مالی، فردی متعلق به بازهای آمریکا محسوب نمی‌شد. او در نهایت توانست با استناد به

آرای الکترا، برهیلا کلینتون غلبه کرده و راهی کاخ سفید شود. بنابراین، می توان گفت این نخستین بار بود که در تاریخ آمریکا، فردی که تعلق حزبی خاصی به دموکراتها یا جمهوریخواهان ندارد، در راس معادلات سیاسی و اجرایی این کشور قرار گرفت.

با استناد به این مقدمه، لازم است وارد حوزه «شخصیت شناسی» و «افکار سنجی» رئیس جمهور سابق آمریکا شویم: ترامپ اساسا فاقد یک اندیشه سیاسی مدون و نظام مند می باشد. وی اساسا سیاستمدار نبوده و دارای اندیشه سیاسی نیست. او اساسا مشق سیاست انجام نداده و یک تاجر بوده است. بنابراین، واژه «ترامپیسم» اساسا اصالت و موضوعیتی در این خصوص ندارد. «ایسم ها» به طور کلی مکاتب فکری تلقی می شوند که هر یک سمنشا یک جریان و حرکت در طول تاریخ محسوب می شوند. در اینجا، ما از یک «مبانی فکری» و «رویکرد تئوریک» منسجم سخن می گوئیم. در این میان، برخی افراد و شخصیتها در طول تاریخ روابط بین الملل، مولد یک مکتب و ایده خاص بوده اند. به عنوان مثال، ما از «مائوئیسم»، «استالینیسم» و «لنینیسم» سخن می گوئیم. افرادی که صاحب «اندیشه خاص» بوده و مختصات این اندیشه را نیز چه در ابعاد نظری و چه در ابعاد عملی تشریح کرده بودند. به عبات بهتر، این افراد دارای مبانی فکی تئویک و مدون بوده اند. افکاری که از ذهن آنها صادر شده است، دارای شارحینی بوده و متعاقبا، این افکار در زمان حیات و حتی پس از مرگ آنها نیز دنباله روهایی داشته و دارد. در میان سیاستمداران غربی نیز بعضا ما از افرادی سخن می گوئیم که اندیشه و تفکر خاص داشته و شاهد شرح و بسط و نقد افکار آنها بوده و هستیم. به عنوان مثال دهه ۸۰ قرن بیستم، ما از «تاچریسم» و «ریگانیسم» سخن به میان می آوریم. اگر بخواهیم موضوع را بیشتر بسط دهیم، به سنتهای ۴ گانه سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا می رسیم. این سنتهای ۴ گانه، یعنی جکسونیسم، جفرسونیسم، همیلتونیسم و ویلسونیسم، برگرفته از نام ۴ سیاستمدار و رئیس جمهور مشهور آمریکایی است که هر یک از آنها،

معتقد به نوع خاصی از مواجهه یا همزیستی در نظام بین الملل و سیاست خارجی ایالات متحده بوده اند. اما آیا این قاعده در خصوص دونالد ترامپ نیز صادق است؟ پاسخ این سوال مثبت نیست! او مولدیک «ایده» نیست، بلکه فردی غیر قابل پیش بینی محسوب می شود که در بسیاری از موارد، بر اساس غرایض خود تصمیم می گیرد. به عنوان مثال، بغض خاص وی در قبال سیاستهای باراک اوباما رئیس جمهور پیشین ایالات متحده آمریکا باعث شد که وی هر گونه تصمیمی از جانب همتای قبلی خود را ابطال کند. این حب و بغض، نه مبنای فکری دارد و نه مبنای مکتبی. در رویکرد سیاسی و رفتاری ترامپ، انگیزه های شخصی بسیار دخیل است. به عنوان مثال، اکثریت قریب به اتفاق روشنفکران و صاحبان اتاق های فکر در ایالات متحده آمریکا به ترامپ سفارش کردند که از توافق هسته ای با ایران خارج نشود اما از آنجا که رئیس جمهور سابق آمریکا، برجام را ثمره و یادگاری از دوران ریاست جمهوری باراک اوباما می دانست و از سوی دیگر، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ به طرفدارانش وعده خروج از توافق هسته ای را داده بود، این اقدام را عملی کرد.

نکته دیگر، مربوط به افرادی است که با دونالد ترامپ چه در بین سالهای ۲۰۱۶ تا ۲۰۲۰ میلادی و چه در حال حاضر، مشغول به همکاری هستند. بسیاری از منصوبین ترامپ که اتفاقاً در جریان رقابتهای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ میلادی و ۲۰۲۰ میلادی در کمپین انتخاباتی وی نقش پررنگ و برجسته ای ایفا کردند، از سمت خود استعفا داده یا توسط شخص رئیس جمهور آمریکا برکنار شدند. وجه اشتراک اکثر این افراد، عدم اقناع فکری و سیاسی آنها از سوی ترامپ بود. بسیاری از این افراد پس از برکناری از قدرت، اذعان کردند که ترامپ با اساس شخصیت غیر قابل پیش بینی خود، صرفاً افرادی را می خواهد که نسبت به وی مطیع بوده و بتوانند در هر لحظه، رویکرد رفتاری خود را با او تنظیم کنند. اتفاقاً ساختار قانون اساسی ایالات متحده آمریکا نیز به دلیل اختیارات گسترده ای که به رئیس جمهور



داده است، اجازه شکل گیری چنین ساختار قدرتی را می دهد. با همه این اوصاف، نباید این موضوع مهم را فراموش کرد که ترامپ در حال حاضر در میان برخی نمایندگان کنگره، سناتورها و سیاستمداران و صاحبان قدرت، طرفداران و همراهانی دارد. با این حال، جریان قدرتی که از این «هم افزایی» و «همکاری» برخاسته است، متکی بر «ترامپ» نیست. به عبارت بهتر، این جریان جمعی، متأثر از اندیشه های ترامپ و رویکرد مدون فکری وی نیست. در این میان، سوال دیگری نیز مطرح می شود که لازم است نسبت به آن پاسخ داده شود: اینکه آیا حضور افرادی مانند «مایک پمپئو» و «جان بولتون» در کابینه ترامپ، نشان دهنده میل و گرایش خاص وی نسبت به اندیشه «نومحافظه کاری» می بود؟ واقعیت امر این است که ترامپ «نومحافظه کار» نبوده و در طول سالهای اخیر نیز «نومحافظه کار» نشده است! با این حال او باید به هر نحو ممکن کابینه را (در دوران حضور خود در کاخ سفید) شکل می داد. اما جای بسی تأمل دارد که اکنون، در فاصله ۹ ماهه تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۲۴ آمریکا، ترامپ صراحتاً خط قرمز نومحافظه کاران آمریکا یعنی حادثه انهدام برج های دوقلوی نیویورک در سال ۲۰۰۱ میلادی را به چالش کشیده و آن را به صورت تلویحی، یک نمایش حکومتی تلقی کرده است.

موضوع دیگری که باید در این خصوص مورد توجه قرار گیرد، مربوط به «مشی اقتصادی ترامپ» می باشد. مشی اقتصادی ترامپ، کاملاً مبتنی بر «نومرکانتیلیسم» است. دونالد ترامپ معتقد است که باید با استناد به قدرت سیاسی خود، حمایت گرایي را در اقتصاد کشورش متبلور سازد. وی از طریق ابزارهای سیاسی کسب قدرت می کند و با این قدرت، ساختار حاکم بر نظام بین الملل (در حوزه اقتصاد) را به چالش می کشد. او صراحتاً در برابر جهانی سازی می ایستد و حوزه تجارت بین الملل را به چالش می کشد. آنچه در این معادله برای ترامپ اصالت دارد، «کسب سود» می باشد و موضوعاتی مانند «تعهدات بین المللی» و «قوانین تجارت عمومی» برای وی اصالتی ندارند. این دقیقاً ترجمانی از همان نومرکانتیلیسم است. اتفاقاً این رویکرد در کوتاه مدت به سود اقتصاد آمریکا است و منجر به تقویت موقعیت تولید کنندگان این کشور و صادر کنندگان آمریکایی و در مقابل، تحدید قدرت وارد کنندگان محصولات تجاری و صنعتی به آمریکا خواهد شد. با این حال، این موضوع در دراز مدت به ضرر ایالات متحده آمریکا و اقتصاد این کشور خواهد بود. ترامپ، در قالب تفکر نومرکانتیلیستی، ایالات متحده آمریکا را به مثابه یک شرکت می بیند نه یک کشور یا یک ساختار سیاسی معین و محدودیتهای مبتنی بر آن! نباید فراموش کرد که آمریکا یک «شرکت» نیست، بلکه یک «کشور» است. این گزاره، جایی در ذهن ترامپ ندارد. وا شنگتن در نظام بین الملل متحدینی دارد. متحدینی که هدف سیاستهای اقتصادی سلبی و بازدارنده رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا قرار گرفته و اکنون نیز در خصوص بازگشت وی به قدرت نگران هستند.

نکته آخر، به تعریف کلید واژه «ارزشهای ادعای آمریکایی» در ذهن رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا بازمی گردد. در جریان رقابتهای انتخابات ریاست جمهوری سالهای ۲۰۱۶ و ۲۰۲۰ و حتی در جریان رقابتهای کنونی، ترامپ بارها از «ارزشهای آمریکایی» سخن به میان آورد و دیگر روسای جمهور این کشور را نسبت به نادیده گرفتن این ارزشها متهم کرد. به راستی منظور

دونالد ترامپ از ارزشهای آمریکایی چیست؟ این ارزشها در ذهنیت و عمل ترامپ چگونه تعریف می شوند؟ در این خصوص سه نکته مهم وجود دارد که لازم است مورد توجه و مذاقه قرار گیرد:



یکی از مصادیق «ارزشهای آمریکایی» در نگاه رئیس جمهور سابق ایالات متحده آمریکا، تقویت حس «خود برترینی نژادی» است. ترامپ معتقد است که نژاد «سفید آنگولوساکسونی» نژادی برتر محسوب می شود و از این رو، اقلیتهای نژادی و نژادهای غیر سفید را در موقعیتی ضعیف تر تعریف می کند. دونالد ترامپ ابایی از ابراز این رویکرد نژادپرستانه ندارد. سخنان رئیس جمهور آمریکا در تقابل با مهاجران آفریقایی تبار، مکزیکی ها و دیگر اقلیتهای نژادی در همین راستا قابل تحلیل است. او در صداست تا «آمریکایی سفید آنگولوساکسونی» را به مثابه «آمریکایی خالص» قلمداد کرده و آن را قابل احترام و تحسین بداند.

ترامپ در بخش دیگری از مواضع خود (در تفسیر واژه ارزشهای آمریکایی)، همواره بر روی واژه «آمریکای قدرتمند» تاکید کرده است. منظور ترامپ از «قدرت» کاملاً مشخص است. او در این معادله، «قدرت اقناعی را مدنظر

قرار نمی دهد، بلکه به دنبال قدرتی است که کاملا «برهنه» باشد. در نگاه ترامپ، «قدرت مشروع» اساس موضوعیتی ندارد. او به دنبال قدرت عریانی است که محوریت و ماهیت آن را «زور» تشکیل می دهد.

آخرین موضوعی که ترامپ در تفسیر واژه «ارزشهای آمریکایی»، به آن اشاره می کند، «برتری اقتصادی آمریکا» است. در این خصوص نکاتی مدنظر قرار گرفت اما به صورت خلاصه، باید اذعان کرد که در چنین نگاهی، «بازار و رقابت آزاد» معنا و جایگاه خود را از دست می دهند. ترامپ در صدد است تا «سود اقتصادی» را به سوی «شهروندان آمریکایی» هدایت کند. در این معادله، تامپ اهمیتی نمی دهد که متحدین آمریکا دچار ضرر و زیان شده و اقتصاد آنها متضرر گردد. تقابل اقتصادی آمریکا صرفاً معطوف به کشورهایمانند چین نمی شود و شرکای اروپایی آمریکا و حتی کانادا را نیز هدف قرار می دهد. این رویکرد «منفعت محور»، در راستای تحقق آنچه ترامپ «ارزشهای آمریکایی» می نامد، تعریف شده است. با توجه به مجموع آنچه اشاره شد، «ترامپیسم» نه یک مکتب و نه استمرار یک مسیر فکری مشخص، بلکه ترکیبی از لمپنیسم، ملی گرایی افراطی، نژاد پرستی و غیریت سازی محسوب می شود.



مذهب چگونه به کمک امنیت می آید؟

نقش علمای مسلمان آفریقایی در جلوگیری از جنگ خانمانسوز

روحانیون اسلامی در نیجریه نقشی اساسی و محوری در جلوگیری از جنگ بین کشورهای آفریقایی پس از کودتای ژوئیه سال گذشته که باعث برکناری محمد بازوم از ریاست جمهوری نیجر شد، ایفا کردند.

به محض وقوع کودتای نظامی به رهبری عبدالرحمن تیچیانی، نیجریه مرزهای خود را با همسایه شمالی (نیجر) بست و صدور برق به این کشور را نیز قطع کرد. بدنبال این اقدام در ۳۰ ژوئیه سال ۲۰۲۳، جامعه اقتصادی غرب آفریقا معروف به اکواس (ECOWAS) به رهبری رئیس جمهور نیجریه، بولا تینوبو، از مداخله نظامی احتمالی برای بازگرداندن آقای بازوم به عنوان رئیس جمهور نیجر خبر داد و حداکثر تاریخ ۶ اوت ۲۰۲۳ را برای آزادی ایشان



و برگشت به قدرت تعیین کرد و اعلام کرد در غیر این صورت خطر حمله نظامی از سوی این نهاد وجود دارد. آقای تینوبو رئیس جمهور نیجریه که خود نیز چندین سال علیه حکومت نظامی در نیجریه جنگیده بود، زمانی که به ریاست اکواس منصوب شد، قول داد در برابر هرگونه تسلط نظامی در منطقه، قاطعانه عمل کند. دقیقاً چند روز پس از این سخنرانی، کودتای نظامی در کشور نیجراتفاق افتاد و اداره کشور در بخشی از حوزه جغرافیایی اکوواس بدست نظامیان افتاد. بنابراین رئیس جمهور نیجریه اولین آزمون بزرگ خود را به عنوان یک رهبرین المللی در معرض امتحان قرار داد.

در ادامه این تحولات، دو روز مانده به مهلت تعیین شده توسط امواس، روسای دفاعی کشورهای عضو با یکدیگر ملاقات کردند و بدین ترتیب شبهه قریب الوقوع بودن جنگ در منطقه، بیشتر شد. این در حالی بود که قبل از این نشست، دو کشور غرب آفریقایی یعنی مالی و بوركینافاسو که در حال حاضر توسط کودتاچیان اداره می شوند، متعهد شده بودند در صورت وقوع جنگ از کشور نیجرحمایت کنند. این دو اتفاق، نگرانی وقوع جنگ در کل قاره آفریقا بویژه در غرب آفریقا را تشدید کرد. در کنار این تحولات، چند روز قبل از پایان ضرب الاجل، رهبران و بزرگان دینی جامعه نیجریه که عمدتاً در بخش شمالی این کشور هستند، از منبرها و تریبون های خود در مساجد و سایر اجتماعات مذهبی استفاده کردند تا مخالفت خود را با جنگ علیه کشور نیجرا اعلام کنند و از کشور نیجریه عنوان «کشور برادر و مسلمان» یاد

کردند و هرگونه جنگ احتمالی با این کشور را محکوم کردند.

« نقش ویژه شیخ زکزاکی

گفتنی است شیخ زکزاکی رهبر شیعیان نیجریه نیز با همین مضمون به دولت در این خصوص هشدار و آنها را از وارد شدن به جنگ با کشور برادر و مسلمان نیجر، پرهیز داشتند. به غیر از روحانیون اسلامی، بسیاری از نیجریه‌ای‌های دیگر از جمله سیاستمداران به ویژه از شمال نیجریه، نیز مخالف جنگ بودند و مخالفت سنای نیجریه که بعداً مخالفت خود را با اقدام نظامی اعلام کرد، در همین راستا قابل ارزیابی است. در نهایت همه این تحرکات و تحولات باعث شد دستیاران رئیس جمهور تینوبو با درک حال و هوای کشور، شروع به انتشار این پیام کردند که جنگ قریب الوقوع نیست، بلکه آخرین گزینه است. اما روحانیون اسلامی راضی نبودند، آنها می‌خواستند بطور کلی گزینه جنگ کنار گذاشته شود و می‌خواستند یک بیانیه قاطعانه از رئیس جمهور تینوبو مبنی بر اینکه هیچ اقدام نظامی انجام نخواهد شد، صادر گردد و در کنار آنها مجموعه محدودیت‌های اعمال شده توسط نیجریه و اکواس نیز تعدیل و از بین برود.

در ۹ آگوست ۲۰۲۳، سه روز پس از ضرب الاجل اکواس، گروهی از روحانیون اسلامی نیجریه به رهبری بالالائو با رئیس جمهور تینوبو در ویلای ریاست جمهوری ابوجا ملاقات کردند. آنها از او خواستند که به آنها اجازه



مداخله و میانجیگری بین اکواس و حاکمان نظامی نیجر را بدهد و گفتند ما می خواهیم راه حلی پایدار نه تنها برای نیجر بلکه در منطقه جنوب صحرا و در سطح جهان پیدا کنیم. سه روز پس از ملاقات روحانیون با آقای تینوبو، آنها با رهبران کودتا در نیجر ملاقات کردند ولی تلاش های آنها به جهت سرسختی کودتاچیان در این مرحله، نتیجه خاصی در بر نداشت. در ادامه در ۲۹ آگوست ۲۰۲۳، روحانیون مجدداً با آقای تینوبو ملاقات کردند و خواستار زمان بیشتری برای ادامه میانجیگری شدند. در این نشست، آقای تینوبو به آنها گفت علیرغم این که تحت فشار است اما این فرصت را برای آنها می دهد و به آنها توصیه کرد که کودتاچیان نیجر را متقاعد کنند که از برخی خواسته های اکواس مانند آزادی آقای بازوم و اعضای خانواده اش را عملی کنند.

رئیس جمهور نیجر به بعداً قاطعانه اعلام کرد که جنگ بهترین گزینه برای





حل بحران نیجر نیست و او تنها در صورتی اجازه جنگ خواهد داد که تمام تلاش‌های میانجیگری از جمله روحانیون اسلامی با شکست مواجه شود. یکی از روحانیون محبوب اسلامی در شمال نیجریه که با کودتاگران نیجر ملاقات کرده بود به نشریه «پریمیوم تایمز» گفت:

«روحانیون اسلامی همچنان نقش خود را به عنوان رهبران مذهبی ایفای کنند. ما به طور گسترده با رئیس جمهور گفتگو کردیم و تلاش کردیم تا ایشان را قانع کنیم که حمله به جمهوری نیجر بهترین تصمیم نخواهد بود.»

این در حالی بود که در همین زمان، سه کشور نیجر، مالی و بوركینافاسو توافقنامه‌ای را برای کمک متقابل در امور دفاعی و امنیتی در صورت تجاوز یا حمله تروریستی امضا کردند. این توافقنامه به نیروهای دفاعی و امنیتی اجازه می‌دهد در صورت تجاوز در خاک نیجریه مداخله کنند. قبل از اینکه آقای تینوبوه روحانیون اجازه دهد به عنوان میانجی فعالیت کنند، رئیس سابق بانک مرکزی نیجریه و چهاردهمین امیر کانو، محمد سانوسی دوم، در ۹ اوت ۲۰۲۳ با حکومت نظامی حاکم بر نیجر دیدار کرده بودند. آقای سانوسی اولین نیجریه‌ای بود که پس از کودتا با آقای تیچیانای ملاقات کرد. آقای سانوسی که خانواده سلطنتی او روابط سنتی نزدیک با نیجر دارد و در حال حاضر رهبر معنوی جنبش اسلامی تیجانی‌ها در نیجریه است که میلیون‌ها پیرو در نیجر و نیجریه دارد. به گفته ایشان، او از سوی دولت این دیدار را انجام نداد است. البته مقامات دولتی از این سفر آگاه بودند

اما این دیدار، ابتکار شخصی او بوده است و این وظیفه را به عنوان یک رهبر، ادامه خواهد داد.

رهبران مسلمانان پس از دیدار با رئیس جمهور نیجریه به رهبری آقای لاوبا نظامیان کودتای به رهبری آقای تیچیانای دیدار کردند و برای اولین بار آقای تیچیانای گفت که ارتش آماده گفتگو با اکواس است. پس از اولین ملاقات با حکومت نظامی نیجر، روحانیون به نیجریه بازگشتند و گروه و آقای لاوپس از ملاقات با رئیس جمهور در ۲۴ آگوست ۲۰۲۳ در ابوجا به خبرنگاران گفت که آقای تینوبو تمایلی به استفاده از زور برای حل بحران نیجر ندارد. رئیس جمهور از پیشنهادات ما در مورد پرهیز از استفاده از زور به هر وسیله ای، استقبال کرد. همانطور که ما با رهبران نیجر صحبت کردیم و آنها پذیرفتند از خشونت اجتناب کنند، رئیس جمهور نیز آن را پذیرفت. به همین دلیل است که او ما را به نیجر بازمی گرداند تا به گفتگو ادامه دهیم. در حالی که روحانیون اسلامی به میانجیگری در این بحران ادامه می دهند، آقای بازوم همچنان در بازداشت به سر می برد، ولی پسر و همسرش ایشان توسط کودتاگران آزاد شده است.

« نتیجه گیری

بسیاری از نیجریه ای ها و سیاستمداران بر این باورند که روحانیون اسلامی با درک صحیح اوضاع منطقه و همبستگی های دینی و فرهنگی بین نیجریه و کشور نیجر، مهم ترین نقش خود را در تاریخ نیجریه برای جلوگیری از جنگ دیگری در آفریقا بکار بسته اند و این مطلب از بیانات عبدالعزیز سخنگوی آقای تینوبو آشکار است که اعلام داشتند، مشارکت روحانیون اسلامی «راهی رو به جلو و موفق» است و ما از آن حمایت می کنیم. کشور نیجریه از طریق ایالت های کبی، سوکوتو، زامفارا، کاتسینا، جیگاوا، یوبه و بورنو در شمال نیجریه دارای ۱۶۰۸ کیلومتر مرز مشترک دارد و بسیاری از شهرهای مرزی مثل تاهو، مرادی، زیندرودیفاحتی بایک نام در هر دو کشور مشترک هستند. در همه این ایالت ها و مناطق، ازدواج های مختلط و روابط تجاری



مشترک و بومی برای دهه‌ها در طول تاریخ وجود داشته است. طبیعی است وجود یک جنگ در این منطقه در مرحله اول به ضرر ساکنان منطقه و در مرحله دوم به ضرر مردم مسلمان منطقه بویژه مناطق شمال نیجریه که اکثر مسلمان هستند، خواهد بود.



جنگال پیرامون پوشیدن حجاب در مدارس قزاقستان

آزادی عقیده یا امنیت ملی

طی ماههای اخیر، موضوع استفاده از حجاب در مدارس قزاقستان، تبدیل به یک جنگال و موضوع اختلافی شده است. از یک سو برخی نمایندگان مسلمان این کشور، مخالف ممنوعیت حجاب در مدارس قزاقستان بوده و از سوی دیگر، طرفداران سکولاریسم قویا بر این ممنوعیت وزدودن ظواهر دینی از مدارس اصرار می ورزند. قزاقستان یک کشور بوده که بالاترین ارزش های آن، طبق قانون اساسی ادعایی و اعلامی آن، شخصیت، زندگی، حقوق و آزادی های شهروندان از جمله آزادی مذهب است. قزاقستان یک کشور چند ملیتی و جامعه ای چند فرهنگی است که نمایندگان بیش از ۱۳۰ قومی در آن زندگی می کنند و ۳۹۳۲ انجمن مذهبی به نمایندگی از ۱۸ مذهب ثبت شده است. از این تعداد، اکثریت آنها (۲۷۹۰ انجمن) مسلمان هستند. در چنین شرایطی طرح موضوع ممنوعیت حجاب در مدارس قزاقستان،



با مخالفت اکثر این انجمنها مواجه شده است.

بر اساس آخرین سرشماری ملی در سال ۲۰۲۱ میلادی در قزاقستان ۱۹,۱۸۶,۰۱۵ شهروند زندگی می کنند. از این تعداد، ۱۳,۲۹۷,۷۷۵ نفر یا ۶۹,۳۱ درصد خود را مسلمان معرفی کردند. همچنین، ۶,۸۳۹,۹۰۶ زن در این کشور مسلمان هستند. در سال های اخیر، تعداد فزاینده ای از جوامع مسلمان قویا خواستار اجازه استفاده از حجاب در مدارس شده اند، با این استدلال که داشتن حجاب جلوه ای مهم از هویت دینی و بیان آزادی مذهبی است.

« یک قانون ضد بشری در قزاقستان

قانون جدید در قزاقستان، لباس مدرسه پوشیدن حجاب را ممنوع می کند با این استدلال که تضمین برابری همه ادیان در برابر قانون، از اصول سکولاریسم حاکم بر قانون اساسی این کشور است. این مصوبه دولتی، همچنین حجاب را برای معلمان مدارس ممنوع کرده است. با این حال، تاکید می کند که ممنوعیت حجاب در خارج از مدارس اعمال نمی شود! موافقان تأکید کردند که قزاقستان یک کشور سکولار است و بنابراین باید از امتیاز دادن به دین خاصی اجتناب کند. با این حال، مخالفان بر این باورند که چنین محدودیت هایی ناقض اصول آزادی بیان هستند و ممکن است برخی

برای اعتراض به این ممنوعیت اقدامات افراطی! انجام دهند. رسانه های طرفدار سکولاریسم و لائیسیتته در قزاقستان اعلام کرده اند که اخیراً دو مرد یک مدیر مدرسه محلی را مورد ضرب و شتم قرار دادند، زیرا او به دختران با حجاب اجازه شرکت در کلاس ها را نداد. قاسم جومارت توکایف، رئیس جمهور قزاقستان در کنگره ملی معلمان در آستانه پایتخت قزاقستان درباره این موضوع اظهار نظر کرد و گفت که مدرسه یک نهاد آموزشی است که مردم برای کسب دانش به آنجا می آیند، در حالی که اعتقادات مذهبی یک امر خصوصی است!



مخالفان این قانون تاکید می کنند که حجاب خود را با هیچ چیز عوض نمی کنند. بسیاری از چهره های شاخص زن نیز به این اعتراض پیوسته اند و عکس هایی از خود را با حجاب در شبکه های اجتماعی منتشر کرده اند. پیش از این آیدا بالایوا، وزیر فرهنگ و اطلاعات قزاقستان روز جمعه، ۱۴ مهر در یک نشست مطبوعاتی در آستانه گفت که ممکن است استفاده از روسری اسلامی و حجاب در اماکن عمومی نیز ممنوع شود. «بالایوا» مدعی شده است که مقامات قزاق، قوانین فعلی را که به گفته او ابزار کافی برای مقابله با افراط گرایی دینی و جنبش های دینی غیر سنتی فراهم نمی کند،

بازنگری و به روز خواهند کرد.

«استدلال‌های غیر اصولی دولت قزاقستان»

بر اساس آمار رسمی تقریباً ۷۰ درصد مردم در قزاقستان مسلمان اند. هم حامیان و هم مخالفان این ممنوعیت به سرعت واکنش نشان دادند. طرفداران ممنوعیت حجاب استدلال می‌کنند که قزاقستان یک کشور سکولار است و از این رونباید امتیازات ویژه‌ای برای هیچ دینی وجود داشته باشد. مخالفان معتقدند که حق کسانی که می‌خواهند در مکاتب حجاب داشته باشند محدود می‌شود و این ممنوعیت حق آزادی عقیده را نقض می‌کند.

گانی بسیمبایف، وزیر معارف قزاقستان تأیید کرد که تنها در منطقه آتیروا ۱۵۰ دختر از ابتدای سپتامبر به دلیل ممنوعیت حجاب ترک تحصیل کرده اند. قاسم جومارت توکایف، رئیس جمهور قزاقستان به این بحث‌ها وارد شده است. او در کنگره ملی معلمان در آستانه، پایتخت این کشور، مدعی شده که مکاتب جای کسب دانش است، در حالی که اعتقادات مذهبی یک مسئله خصوصی شهروندان است. او تأکید کرده است: «آزادی‌های مذهبی در کشور ما توسط قوانین تضمین شده است. به نظر من این درست است که کودکان وقتی بزرگ شدند و جهان بینی شان توسعه یافت، خودشان در این مورد تصمیم بگیرند.» او اطمینان داده است که قزاقستان یک کشور سکولار است و سکولار باقی می‌ماند.

«چرا استفاده از صلیب را منع نمی‌کنید؟»

سخنان رئیس جمهور نتوانست شمار زیادی از مخالفان ممنوعیت حجاب در مکاتب را متقاعد کند. از طریق رسانه‌های اجتماعی برنامه‌های اعتراضی سازماندهی می‌شود. در این برنامه‌ها دانش‌آموزان کتاب‌های درسی خود را آتش می‌زنند و خواستار تأمین حق پوشیدن حجاب اسلامی می‌شوند و یادر روی سرک‌ها به همسالان خود پیشنهاد می‌دهند که حجاب را امتحان کنند. آنها تأکید دارند که «حجاب خود را با هیچ چیز دیگری بدل نمی‌کنیم.» برخی

نمایندگان سرشناس جامعه نیز به این اعتراضات پیوسته اند و عکس‌های باحجابی از خود در شبکه‌های اجتماعی نشر می‌کنند. در میان کسانی که از این اعتراض‌ها حمایت می‌کنند یکی توجان قوجالی، عضو شورای اجتماعی آلماتی است. وی در این خصوص می‌گوید: «حجاب در واقع یک چادر یا روسری است که دختران در قزاقستان از سن بلوغ می‌پوشند. در این مساله هیچ دلالت ضمنی مذهبی وجود ندارد. دو ماحق آموزش در قانون تسجیل شده است و ممنوعیت وضع شده یک مانع تصنعی برای برخورداری از این حق ایجاد می‌کند. چرا پوشیدن چادر به یک بارگی مانع پیوستن دختران مسلمان به زندگی سکولار می‌شود؟ هیچ‌کسی پوشیدن صلیب مسیحی یا کلاه توبتایکا را منع نمی‌کند. در واقع ما در مورد نوع خاصی از تفکیک یا جداسازی صحبت می‌کنیم.»

او به این نظر است که اگر ممنوعیتی وضع می‌شود باید علیه پوشیدن لباس‌های مانند نقاب، روبنده و برقع منع شوند، لباس‌هایی که امکان شناسایی فردی را از بین می‌برد. در همین حال مفتی اعظم و رئیس اداره



دینی مسلمانان قزاقستان راه حلی را برای برون رفت از وضعیت فعلی پیشنهاد داده است. نوروزبای حاجی تاغان اولی، مفتی اعظم قزاقستان گفته است دخترانی که می‌خواهند حجاب داشته باشند باید از صنف دهم در مدارس یا مراکز آموزشی دینی مسلمانان آموزش ببینند. گرچه ممنوعیت پوشیدن حجاب بدون استثناء در تمام موسسات آموزشی در قزاقستان اعمال می‌گردد اما تا کنون هیچ اعتراضی از سوی مقامات دولتی در مورد پیشنهاد او صورت نگرفته است.

«آزادی مذهبی یا اسلام زدایی سیستماتیک؟»

قزاقستان در صدد رجحان سکولاریسم و حتی لائیسیتته در مذهب است. در این خصوص سران دولت و برخی مقامات سیاسی در قزاقستان، تلاش می‌کنند استفاده از نمادهای مذهبی مانند چادرو حتی هر نوع از پوشش حجاب را مصداق عینی «گرایش به رادیکالیسم دینی» تلقی کرده و سپس در صدد مواجهه قانونی و امنیتی با آن برآیند. به عبارت بهتر، تکنیک وقیحانه ای که دولت قزاقستان و پارلمان این کشور در راستای «دین زدایی» و «اسلام هراسی»، مترادف سازی گرایش به دین بارادیکالیسم می‌باشد. در این میان علمای مسلمان و انجمنهای دینی در قزاقستان، باید اصلاحات و تعاریف روشن تری را در قانون توصیه کنند. از سوی دیگر، موافقت با استفاده از حجاب در اماکن عمومی و مدارس، قطعاً به معنای امتیاز دادن به یک دین خاص نیست، زیرا این یک «دستور دینی» محسوب می‌شود نه یک «امتیاز»! از این رو نقش علمای مسلمان در قزاقستان، در تشریح و استدلال چرایی لزوم ابطال مصوبات ضد دینی اخیر در این کشور بسیار پررنگ خواهد بود. در این میان، هم دولت قزاقستان و هم شهروندان این کشور مخاطب این سخنان و استدلال‌های متقن و دقیق خواهند بود...



دیپلماسی فرهنگی روسیه در جامعه جهانی

زهرا قیاسی

تکمیل و ویرایش: زهره حمدیه

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در روسیه

در حال حاضر یکی از مولفه‌های مهم در سیاست داخلی و خارجی روسیه نقش فرهنگ در برنامه‌های دولت است. در سیاست خارجی این کشور، هدف دیپلماسی فرهنگی، ارتقاء اهتمام به ارزش‌ها و منافع ملی در خارج از فدراسیون روسیه است. با توجه به آن که طی دهه‌های اخیر روند تخریب تصویر بین‌المللی روسیه توسط غرب در تمامی حوزه‌ها به ویژه صنعت فیلمسازی گسترش یافته است، برای مقابله با چنین روندی دولت روسیه تنها از ابزار قدرت نرم و دیپلماسی فرهنگی بهره می‌گیرد. در آغاز دهه ۲۰۰۰ و روی کار آمدن ولادیمیر پوتین، وزن و نفوذ دیپلماسی فرهنگی فدراسیون روسیه چنان افزایش یافت که مفهوم جدیدی از «سیاست فرهنگی خارجی» وارد زندگی روزمره مردم شد. یک سال بعد، در سال ۲۰۰۱، وزیر امور خارجه ایگور ایوانوف اولین سند مفهومی در تاریخ روسیه را تصویب نمود که به



دیپلماسی فرهنگی و اهمیت آن در اجرای منافع سیاست خارجی روسیه اختصاص یافته بود. این سند با نام «جهت‌های اصلی کار وزارت امور خارجه فدراسیون روسیه در مورد توسعه روابط فرهنگی بین روسیه و کشورهای خارجی» بناست و وظیفه اصلی سیاست فرهنگی خارجی روسیه، شکل‌گیری، تقویت درک متقابل و اعتماد به کشورهای خارجی، توسعه مشارکت برابر و سودمند با سایر کشورها و مشارکت کشور در نظام همکاری‌های فرهنگی بین‌المللی را ترسیم نماید. ضمن آنکه در این سند تاکید بر انعطاف‌پذیرترین و مؤثرترین ابزارها در سازوکار فعالیت‌های مربوط به سیاست خارجی برای ایجاد تصویری مطلوب و عینی از روسیه در جهان به کار گرفته شوند. در مبنای سیاست فرهنگی دولت روسیه، مصوب ۲۴ دسامبر ۲۰۱۴، رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه مفهوم فرهنگ را به عنوان مجموعه‌ای از عوامل مؤثر بر حفظ، تولید و انتشار ارزش‌های معنوی تعریف می‌کند. این روند همچنان ادامه دارد، هرچند که قطعا جنگ اوکراین وقفه‌ها یا تکانه‌هایی را در اجزای این منظومه ایجاد کرده است.

« جایگاه فرهنگ در دیپلماسی

فرهنگ به عنوان یک عامل مهم و پیچیده در توسعه جهان مدرن محسوب

می‌شود. برخلاف ایدئولوژی که پیش‌تر بر روابط بین‌الملل سایه افکنده بود، اکنون فرهنگ به عنوان یک مؤلفه اساسی در زندگی انسان‌ها، هم در سطح فردی و هم در زندگی اجتماعی نقشی اساسی دارد. اگر ایدئولوژی به عنوان یک محصول فکری و نظامی از دیدگاه‌ها و ارزش‌های معین، اهداف و مسیر حرکت اجتماعی را تعیین می‌کند، فرهنگ نه تنها در جریان کار فکری، بلکه در نتیجه احساسات عاطفی افراد متولد می‌شود و توسعه می‌یابد. فرهنگ شامل تعامل معنوی، زیبایی‌شناختی و حتی تعامل مادی و فیزیکی فرد با واقعیت پیرامونش است که تجربه این تعامل، انتقال و غنی‌سازی آن توسط هر نسل به نسل جدید شکل می‌گیرد. در دنیای دو قطبی پس از جنگ جهانی دوم، پیوندهای فرهنگی و نفوذ فرهنگی مستقیم یا غیرمستقیم که حاصل توسعه تعامل بین کشورها بود، اهمیت خاصی پیدا کرد، به ویژه آنکه ایالات متحده آمریکا نفوذ فرهنگی را به عنوان مهم‌ترین رکن سیاست خارجی خود در دهه‌های گذشته قرار داده بود. طبق بیانیه‌ای که در سال ۲۰۰۰ توسط رئیس‌جمهور ایالات متحده بیل کلینتون بیان شد، الویس پریسلی خواننده پاپ، برنده اصلی جنگ سرد محسوب می‌شد! افزایش چشم‌گیر علاقه به استفاده از ابزارهای فرهنگی برای رسیدن به اهداف سیاست خارجی در آغاز قرن بیست و یکم در نتیجه دور جدیدی از تنش‌ها در روابط بین‌الملل رخ داد. در کشورهایی که فعالانه‌ترین سیاست خارجی خود را دنبال می‌کردند، ارگان‌ها و سازمان‌هایی به وجود آمدند که برای تقویت دیپلماسی فرهنگی و فعالیت‌های مرتبط با آن اقدامات خود را آغاز کردند.

« نقش فرهنگ در برنامه‌های دولت روسیه

فرهنگ ملی و سیاست فرهنگی در حال تبدیل شدن به عناصر اساسی تامین امنیت ملی هستند، و به طور فزاینده به یکی از موضوعات پژوهش‌های علمی تبدیل شده‌اند. در استراتژی امنیت ملی فدراسیون روسیه تا سال ۲۰۲۰، مصوب ۱۲ مه ۲۰۰۹، رئیس‌جمهور فدراسیون روسیه توسعه فرهنگی را به عنوان یکی از عوامل جلوگیری از تهدیدات امنیت ملی در نظر گرفت. در



این سند خاطر نشان شده؛ توسعه فرهنگ رومی توان از طریق تقویت نقش دولت و بهبود مشارکت های عمومی و خصوصی صورت داد. همچنین لزوم استفاده از پتانسیل فرهنگی روسیه در راستای همکاری های بین المللی چند جانبه مورد تایید قرار گرفته است. بنابراین این سند راهبردی، اهمیت فرهنگ را به عنوان مهم ترین عامل در سیاست خارجی مدرن روسیه تثبیت کرد. طبق آن، حفظ و توسعه فرهنگ به عنوان یکی از منافع ملی بلند مدت و اولویت ملی استراتژیک این کشور تعریف شده است که هدف اصلی آن می بایست افزایش نقش روسیه در فضای بشردوستانه و فرهنگی جهان باشد.

لازم به ذکر است تقویت امنیت ملی با توسعه یک محیط مشترک بشردوستانه، اطلاعاتی و مخابراتی در قلمرو کشورهای عضو CIS و در مناطق مجاور آن، دارای اولویت است. حوزه های اصلی آن ترویج زبان روسی، حمایت، تسهیل و ارتقاء تصویر جوامع روس زبان و افزایش علاقه به زبان و فرهنگ روسی است. اقدام در این حوزه ها نه تنها دارای ارزش فرهنگی است، بلکه از منظر امنیتی و تامین آن در فضای پسا شوروی نیز حائز اهمیت است. حمایت از حقوق هموطنان از جمله زبانی، فرهنگی و آموزشی یکی از مهم ترین زمینه های سیاست خارجی روسیه به حساب می آید. بدین ترتیب فهرست دقیقی از

جهت گیری های اصلی برای استفاده از امکانات و ظرفیت های فرهنگی دولت در راستای حل مهم ترین چالش های سیاست خارجی و موضوعات مرتبط با آن، در سطح نظارتی و قانونی تعیین شد. این روند در مفهوم سیاست خارجی فدراسیون روسیه که با فرمان رئیس جمهور، مورخ ۳۰ نوامبر ۲۰۱۶ تصویب گردید، مجدداً توسعه یافت.



« نفوذ فرهنگی

آگاهی از اهمیت فرهنگ و تبادل بین فرهنگی برای گسترش نفوذ دولت در عرصه بین المللی به این واقعیت منجر شد که نفوذ فرهنگی به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر در رویه سیاست خارجی مدرن روسیه تلقی شود. وزارتخانه های امور خارجه، ارگان ها و سازمان های زیرمجموعه به مهم ترین شرکت کنندگان و سازمان دهندگان فرآیندهای تعاملات فرهنگی دوجانبه و چند جانبه تبدیل شدند.

اکنون دولت روسیه در حال انجام مجموعه ای از اقدامات جامع با هدف

انتشار فرهنگ روسیه در خارج از کشور است. یکی از مهم‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی و از ارکان اصلی دیپلماسی فرهنگی روسیه، حمایت از هموطنان خارج از کشور و حفظ حقوق و منافع آنان در کشور میزبان است. فدراسیون روسیه اعتقاد دارد؛ تضمین حقوق اقلیت‌های ملی یک اختیار انحصاری و یک موضوع کاملاً شخصی برای دولت‌ها نیست. دلیل اصلی چنین حمایتی آن است که دیاسپورای روسیه (مهاجرین) در خارج از این کشور بسیار گسترده؛ عددی بالغ بر ۲۷ میلیون نفر تخمین زده می‌شود که ده میلیون نفر از آنها در قلمرو کشورهای مستقل مشترک‌المنافع زندگی می‌کنند. بنابراین، مسائل مربوط به حفظ محیط فرهنگی مهاجران روس، شامل زبان روسی، امکان تحصیل به این زبان و دسترسی به رسانه‌های روسی، در استراتژی سیاست خارجی روسیه اهمیت بالایی دارد.

در دسترس بودن رسانه‌های دیداری و شنیداری روسیه در خارج از کشور یکی دیگر از ابزارهای مهم دیپلماسی فرهنگی روسیه شمرده می‌شود که به شهروندان روس این امکان را می‌دهد؛ نه تنها برنامه‌ها را به زبان روسی تماشا کنند، بلکه به اطلاعات دست اول درباره کشور خود نیز دسترسی داشته باشند. تلویزیون، رادیو و نشریات چاپی برای این افراد نه تنها منبعی از داده‌های قابل اعتماد است، بلکه نوعی کانال ارتباطی با میهن ایشان محسوب می‌شود.

« حضور علمی

توسعه فضای علمی و آموزشی در تحقق منافع ژئوپلیتیکی و اقتصادی روسیه از اهمیت بالایی برخوردار است. در این زمینه گسترش شعبات دانشگاه‌های روسیه در خارج از کشور، نقش ویژه‌ای را در اعطای حق تحصیل به زبان روسی برای هموطنان روس ایفا می‌کند. در حال حاضر، شعب موسسات آموزش عالی روسیه تقریباً در تمام کشورهای CIS و بالتیک فعال هستند. از جمله این دانشگاه‌ها می‌توان به «دانشگاه دولتی مسکو لاما نوسوف»، «دانشگاه دولتی نفت و گاز روسیه گوبگین» و «دانشگاه دولتی اقتصاد مسکو» اشاره



کرد. توسعه دانشگاهی و حضور روسیه در خارج از کشور اجازه می دهد تا هم زمان چند مورد از وظایف سیاست خارجی خود را پیش ببرد: توسعه مخاطبان و حفظ زبان و فرهنگ روسی در خارج از مرزها تامین حق تحصیل به زبان مادری برای هموطنان کمک به شکل گیری فضای فرهنگی واحد در خارج از سرزمین مادری (شکل گیری کانون های همسو با سیاست های دولت در خارج از کشور). در مجموع دولت روسیه توجه ویژه ای به ترویج زبان روسی در خارج از کشور دارد. ترویج این زبان، مهم ترین وظیفه سیاست خارجی عنوان شده است و مسئولیت اصلی را دانشگاه های تاسیس شده در خارج از کشور بر عهده دارند. این دانشگاه ها در ارمنستان، بلاروس، قرقیزستان، تاجیکستان و... تاسیس شده اند و اکنون بیش از ۱۶ میلیون نفر بر اساس برنامه هایی که مطابق با استانداردهای آموزشی روسیه تعریف شده اند، در این دانشگاه ها تحصیل می کنند.

«آموزش اتباع دیگر کشورها»

همانطور که اشاره شد صادرات آموزش روسیه یکی از مهمترین عناصر دیپلماسی فرهنگی این کشور به حساب می آید. روسیه از نظر تعداد

شهروندان خارجی که در دانشگاه‌های این کشور تحصیل می‌کنند در رتبه هشتم جهان قرار دارد. بیشترین تعداد دانشجویان از آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هستند. روسیه از طریق آموزش اتباع خارجی در دانشگاه‌های ملی در تلاش است تا به یکی دیگر از اهداف اصلی سیاست خارجی خود که آموزش نخبگان آینده کشورهای خارجی است، دست یابد. این واقعیت است؛ یک دانشجوی خارجی که چندین سال در دانشگاه روسی و به زبان روسی تحصیل کرده است، طبیعتاً ارزش‌های فرهنگی و ذهنیت روسی را به نحو بهتری درک کرده و در تعامل بیشتری با این کشور و مردمانش قرار خواهد گرفت.

در این میان، مراکز فرهنگی فدراسیون روسیه در خارج از کشور، طیف وسیعی از وظایف سیاست خارجی در حوزه دیپلماسی فرهنگی را انجام می‌دهند و به طور فعال در شکل‌گیری تصویر مثبت از دولت روسیه در خارج از کشور کمک می‌کنند. بنابراین، استراتژی فرهنگی روسیه در خارج از کشور می‌تواند دو جزء مکمل داشته باشد:

۱) ترویج «شاخص‌های فرهنگی روسیه» در بازار فرهنگی جهانی

۲) مخالفت با فرهنگ مصرف‌گرایی مدرن تبلیغی از طرف غرب

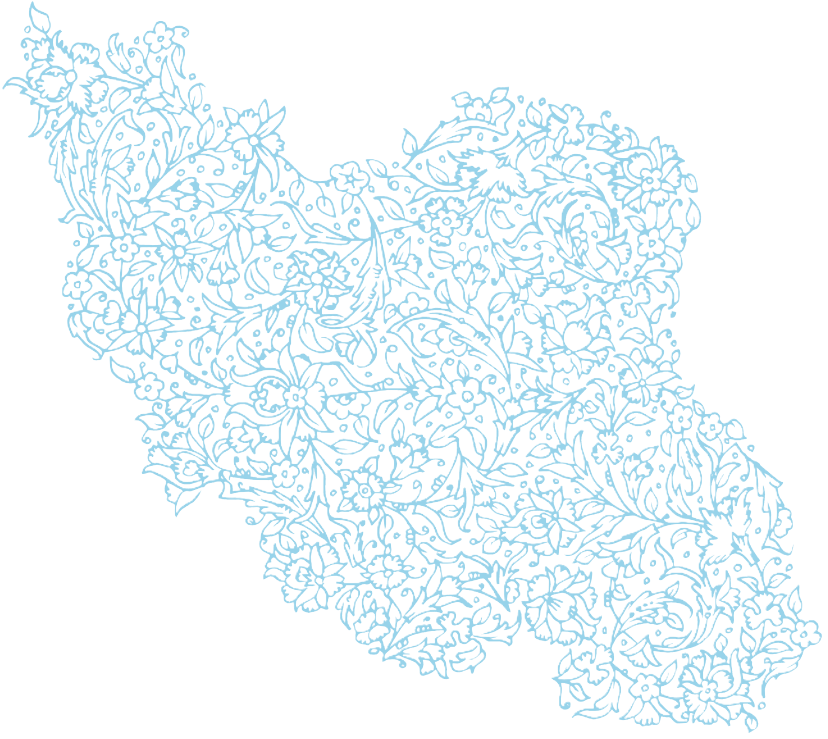
مؤلفه دیگر استراتژی فرهنگی روسیه رامی‌توان در حمایت این کشور از نهادها و فرهنگ‌های سنتی در کشورهای شریک و از طریق راه‌اندازی یک بحث فراملی مانند «پناهگاه فرهنگی» یا «راه نجات» برای مردم جستجو کرد. برای حمایت از چنین استراتژی باید موسساتی که فرهنگ روسی را ترویج می‌کنند مورد توجه قرار داد. نتیجه‌گیری از این طرح منوط به تشکیل شبکه‌ها، ائتلاف‌ها، بسترهای گفتگو و اجرای برنامه‌های مشارکت عمومی است. معرفی فرهنگ روسی در خارج از کشور هدفمندتر از سال‌های گذشته برنامه‌ریزی شده و در این بین تشکیل گروه‌های کانونی و جذب افراد هم‌فکر از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. امروزه روسیه دارای شبکه گسترده‌ای از موسسات دولتی و خصوصی علمی و فرهنگی در کشورهای غیر CIS است. اکنون روسیه دارای



۶۹ مرکز علمی و فرهنگی در آسیا، اروپا، آمریکا و آفریقا است.

جمع‌بندی

فرهنگ پلی است که از طریق آن درک متقابل در روابط بین‌الملل برقرار می‌شود. هدف دیپلماسی فرهنگی می‌تواند حفظ تنوع فرهنگی دنیای مدرن باشد و از این منظر سهم روسیه بسیار قابل توجه است. روسیه می‌تواند تجربیات خود را به اشتراک گذاشته و دستاوردهای فرهنگی خود را دقیقاً از این مواضع انسانی ارائه دهد چرا که روسیه دارای میراث فرهنگی و دستاوردهای غنی در زمینه‌های مختلف است؛ موسیقی، نقاشی، ادبیات، معماری، هنرهای نمایشی و... از جمله این موارد محسوب می‌شوند. طبیعتاً فرهنگ روسیه با نام‌های پرآوازه‌ای همراه است که حاملان آن آثار بزرگی در این حوزه خلق کرده‌اند. فرهنگ روسی امروزه بخشی از فرهنگ جهانی است. نام‌های روسی اعم از یوری گاگارین، داستایوفسکی، تولستوی به خوبی در بازار فرهنگی جهانی حضور دارند و روسیه با ترویج نام و آثار ایشان در رقابت‌های فرهنگی جهانی مشارکت فعال داشته است. انتشار میراث فرهنگی در کشورهای خارجی، ترویج زبان آموزی، گسترش مبادلات فرهنگی از مهم‌ترین اولویت‌های دولت روسیه و بخشی جدایی‌ناپذیر از استراتژی سیاست خارجی آن در حوزه دیپلماسی فرهنگی بوده است.



رهبر معظم انقلاب

«لازمه جانمایی مناسب ایران در نظم جدید، رمد و
ارزیابی تحولات جهانی و شناخت دقیق سمت و سو و
پشت پرده حوادث است» .

مقام معظم رهبری (۱۴۰۲/۲/۲۰)



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی